نظام سیاسی اسلام

تهیه و ترتیب:

پوهنمل دوکتور عبدالقدس «راجی»

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه

اسلام نام است برای دینی که الله تعالی توسط پیامبر اکرم محمد ﷺ بخاطر رهنمود بشریت بسوی سعادت دوجهان فرستاده است.

پروردگار جهان در این رسالت شریعتی را تعیین وتبیین فرموده است که همهء جوانب زندگی انسان را از هرلحاظ دربر می‌گیرد.

این شریعت با قوانین ومقررات کلی وبا احکام تفصیلی خود نیازمندی‌های زندگی انسان را از زمان نخستین رسالت تا پایان درنظر گرفته است، ودارای بخش‌های تکلیفی متعددی است که مبنایشان براساس عقیده است که شامل ایمان به خداوند وملایک وکتاب‌های آسمانی وپیامبران الهی وجهان پس از مرگ و... می‌باشد.

پس از آن بخش عبادات است که در جهت تقرب هرچه بیشتر به خداوند ونشانه‌ای برصداقت در ایمان می‌باشد.

بخش دیگر آن بخش حکومتی واداری است که از طریق آن به ادارهء هرچه بهتر زندگی در همهء ابعاد آن پرداخته می‌شود، وروابط اجتماعی، اقتصادی و .... از طریق آن وبر اساس عدالت وحکمت تنظیم می‌گردد: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین را برای شما کامل نمودم، ونعمت خود را بر شما اتمام نموده واسلام را به عنوان دین برگزیدم».

بنابر این نباید یک مؤمن گمان کند که این دین دارای نقصی است که باید تکمیل شود تا نقص از میان برخیزد، ویا اینکه این آیین یک آیین محلی وزمانی بوده، ترقی وتحول می‌طلبد. ویا اینکه این آیین بعد ویا ابعادی از زندگی انسان را دربر داشته، ودر ابعاد دیگر از نظام‌ها وقانون‌های دیگر اقتباس می‌نماید.

اگر شخصی چنین گمان برد، مؤمن نیست، وبه کمال این دین ایمان ندارد، ومعترف به صدق وصداقت خدا نمی‌باشد. خداوند چنین عمل منافقانه را تبعیض ودو گانگی در ایمان معرفی نموده می‌فرماید:

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان می‌آورید، ونسبت به بعضی کافر می‌شوید؟»

مفهوم سیاست

سیاست واژهء عربی است، اصل آن «سَوْس» به معنـی: نگهـداری کـردن، سرپرسـتی، اصلاح وارشاد مردم براه رستگاری، حکومت داری، ادارهء امور مملکت، فن کشـور داری وادارهء امور داخلی وخارجی آن.[1]

مفهوم خاص سیاست:

سیاست درمفهوم خاص، تدابیری است که حکومت‌هـا، در بـارهء ادارهء امـور کشـور وتعیین شکل ومحتوای فعالیت خود اتخاذ می‌کنند، وایـن تـدابیر در دو مجـرای داخلـی وحارجی معمول می‌گردد:

الف- مجرای داخلی: حکومت‌ها با اتخاذ تدابیر سنجیده ومتناسـب بـا شـرایط مـادی ومعنوی مشخص، امور کشور را اداره می‌کنند تا اعضای جامعه به وظایف اجتماعی خود عمل نمایند.

ب- مجرای خارجی: مربوط است به مناسبات حکومت‌ها با دولت‌های دیگر که آن را مربوط بین المللی گویند[2]

معنی سیاست شرعی:

علمای اسلام با توجه به مفهوم عام وخاص این کلمه، و با اسـتنباط از دلایـل شـرعی وسیرت نبوی در نحوهء حکومت داری معنی سیاست شرعی را چنین بیان داشته‌اند:

«السياسة الشرعية هى تدبير الشئون العامة للدولة الإسلاميه بما يكفل تحقيق المصالح ورفع المضار، مما لا يتعدى حدود الشريعة وأصولها الكلية».[1]

۱- قاموس المحیط، لغت نامه دهخدا

۲- ؟؟

«سیاست شرعی عبارت از: ادارهء امور داخلی وخارجی دولت اسلامی در پرتو احکام ومقررات وقواعد کلی شریعت به نحوی که مصالح علیا ی دولت تحقیق یافته وازخطر مصون بوده باشد».

پیامبر اسلامﷺ در یک حدیث مختصر – ولی پر محتوی- به معنی وخطوط کلی سیاست شرعی اشاره نموده می‌فرماید:

«كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي، وإنه لا نبي بعدي، وسيكون خلفاء فيكثرون». قالوا فما تأمرنا؟ قال: «فوا ببيعة الأول فالأول، أعطوهم حقهم فإن الله سائلهم عما استرعاهم».[۲]

«امور- دینی ومعاشرتی، داخلی وخارجی- بنی اسرائیل را پیامبران اداره می‌کردند، هرگاه پیامبری در می‌گذشت، پیامبر دیگری به جای آن می‌آمد، وهیچ پیامبری بعد از من نخواهد آمد، ولی – زمامداران سیاسی واسلام به عنوان- خلیفه‌های فراوانی خواهند آمد».

صحابه پرسیدند: ما را در قبال آن‌ها چه دستور می‌دهید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «به بیعت نخستین خلیفه که بیعت شده وفا دار بوه باشید، وحق آن‌ها را ادا کنید، آن‌ها نیز نزد خدا در قبال رعیت خود مسؤولیت دارند».

این حدیث ازسخنان جامع وپر محتوای پیامبر ﷺ است که به ابعاد مهم سیاست شرعی بگونهء زیر اشاره نموده است:

۱- اشاره به معنی سیاست است که اداره واصلاح امور را گفته می‌شود.

۲- سیاست- نه تنها در اسلام بلکه- در تمام ادیان سماوی بخشی از دین، وبرعهدهء پیامبران بوده است.

۱- النظام السیاسی فی الإسلام از دکتور سلیمان عید

۲- متفق علیه

۳- جمله‌ء: «لا نبي بعدي» افاده می‌کنـد کـه بعـد از پیـامبر اسـلام ﷺ هـیچ پیـامبری نمی‌باشد.

٤- روند این جمله می‌رساند که پیامبرﷺ تا مدتیکه زنده بود، امور سیاسی مسـلمانان را بر عهده داشت، وجانشین آن خلفا هستند نه پیامبران، چـون اوخـاتم پیـامبران است.

٥- جمله‌ء: «سیکون خلفاء فیکثرون» از یکسو بیانگر نحوه‌ء حکومت در اسلام اسـت که نظام «خلافت» است نه غیر، واز سوی دیگر واضح می‌سازد که خلفا منحصـر به خلفای راشدین نیست.

٦- ازجمله‌ء: «فوا ببیعة الأول فالأول» مسایل آتی استفاده می‌شود:

الف- از حقوق واجبه‌ء خلیفه بر بالای رعیت بیعت کردن با اوست.

ب- دریک زمان تنها یک خلیفه حق بیعت را دارد که اوخلیفه‌ء نخستین است.

ج- لازم وفاداری به بیعت ابنست که باید رعیت به بیعت خود تا پایان خلافت خلیفـه ادامه بدهد، هیچ یکی حق معزول کردن ویا نقض بیعت را ندارد.

۷- از جمله‌ء: «أعطوهم حقهـم» حقوق دیگر خلیفهماننـد: لـزوم اطاعـت، همکـاری باوی در اداره‌ء امور، نصیحت ومشوره‌ء سالم برای خلیفه استفاده می‌شود.

۸- آخرین جمله‌ء حدیث اشاره به دو موضوع مهم دارد:

الف- همان گونه که خلیفه حقوقی بر بالای رعیت دارد، همچنـان حقـوقی از رعیـت متوجه خلیفه می‌گردد، مانند: عدالت، اداره‌ء شئون دولت به صورت سالم و عادلانه.

ب- در صورتیکه خلیفه در ادای این حقوق تقصیر نماید، نبایـد در برابـر آن شـورش برپانمود، وراه آشوبگری را در پیش گرفت، بلکه این امور را به خداوند حواله کرد.

علاقهء اسلام با سیاست

هر کس قرآن مجید، احادیث پیامبر اسلام ﷺ، سیرت خلفای راشدین وتاریخ اسلام را مورد توجه قرار دهد، این مسأله را به وضوح در می‌یابد که جدا کردن حکومت وسیاست از اسلام امری غیر ممکن است وبه منزلهء این است که بخواهد اسلام را از اسلام جدا کند!

شاهد این سخن قبل از هر چیز تاریخ اسلام است؛ زیرا نخستین کاری که پیامبرا سلامﷺ بعد از هجرت به مدینه انجام داد تشکیل حکومت اسلامی بود، او به خوبی می‌دانست اهداف نبوت وبعثت انبیاء، یعنی تعلیم وتربیت، واقامهء قسط وعدل وسعادت وتعالی انسان، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست، به همین دلیل در نخستین فرصت ممکن به فرمان خداوند پایه‌های حکومت را بنا نهاد.

ارتشی تشکیل داد که مهاجرین و انصار در آن شرکت داشتند، وهرکس در هرسن وسال ودر هرشرایط (جز زنان وکودکان وبیماران واز کارافتادگان) ملزم به شرکت در آن بود، تهیه سلاح ومرکب وآذوقهء این ارتش کوچک وساده قسمتی برعهدهء خود مردم بود، وقسمتی برعهدهء حکومت اسلامی، وهر قدر دامنهء پیکار با دشمنان سرسخت، گسترده‌تر می‌شد، تشکیلات ارتش اسلام وسیع‌تر ومنظم‌تر می‌گشت.

حکم زکات نازل شد وبرای نخستین بار بیت المال اسلامی برای تأمین هزینه‌های جهاد، وتأمین نیازمندی‌های محرومان تشکیل گردید.

احکام قضائی ومجازات‌های جرایم وتخلفات، یکی پس از دیگری نازل شد وحکومت اسلامی وارد مراحل تازه‌ای گشت.

اگر اسلام حکومتی نداشته وندارد، تشکیل ارتش وبیت المال ودستگاه قضائی ومجازات متخلفان چه معنی می‌تواند داشته باشد؟

این وضع بعد از پیامبر اسلام ﷺ در دوران خلفای راشدین، وهمچنان در زمان خلافت اموی‌ها، عباسی‌ها و تا سقوط خلافت عثمانی‌ها ادامه یافت.

ازسوی دیگر بسیاری از احکام اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است با صدای رسا فریاد می‌زند که باید حکومتی تشکیل گردد، تا در چهار چوبهء حکومت این احکام پیاده شود، وبه تعبیر دیگر این احکام، احکام سیاسی است، وخط اسلامی جامعهء اسلامی را تعیین می‌کند.

آیات زیادی از قرآن در بارهء مسألهء جهاد، وظایف مجاهدین، مسألهء غنائم جنگی، شهدا و اسرا است، آیا اینگونه از احکام در بیرون دایرهء حکومت قابل توجیه است؟

بسیاری از آیات قرآن، ناظر به وظایف قاضی واحکام قضا واجرای حدود وقصاص ومانند آن است وبسیاری ناظر به اموال بیت المال است.

مسألهء امر به معروف ونهی از منکر در محدودهء تذکرات واوامر ونواهی زبانی وظیفهء همه مردم است، ولی بعضی از مراحل امر به معروف ونهی از منکر نیاز به شدت عمل وتوسل به زور، وحتی قیام مسلحانه نظامی دارد که جز از طریق حکومت قابل تعمیل نیست.

اجرای عدالت در جامعه واقامهء قسط وعدل وگشودن راه برای آزادی تبلیغ در سراسر جهان،هرگز با توصیه ونصیحت واندرزهای اخلاقی انجام نمی‌شود، این حکومت است که باید به میدان آید، چنگال ظالمان را از گریبان مظلومان جدا سازد، وحقوق مستضعفان را بازستاند وندای توحید را از طریق رسانه‌های موجود در هر زمان به گوش مردم جهان برساند.[1]

۱- پیام قرآن

ویژگی‌های نظام سیاسی اسلام

۱- ربانی بودن:

یکی از ویژگی‌های نظام سیاسی اسلام ربانی بودن این نظام است، وایـن دومفهـوم را دربردارد:

- ربانی بودن منبع وبرنامه.
- ربانی بودن هدف.

الف- ربانی بودن منبع ومأخذ:

منظور از ربانی منبع اینست که: نظام سیاسی اسلام مانند سـایر برنامـه‌هـای آن، آیـین ربانی وپیام الهی است که توسط جبریل امین به خاتم پیامبران فرستاده شده است.

این نظام پاسخ ونتیجهء خواست یک فرد، یک خاندان، یک گروه، یک حـزب وملـت نیست، بلکه نتیجهء خواست پروردگار جهان وجهانیان است.

دلایل آتی این حقیقت راتأکید می‌کند:

﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ [المائدة: ٥٠]. «آیا آن‌ها با سر پیچی از قانون الهی جویای حکم جاهلیت هستند؟».

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤].

«هر که به آنچه خدا نازل فرموده حکم نکند بیگمان کافر است».

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ [المائدة: ٤٧].

«هر که به آنچه خدا نازل فرموده حکم نکند بیگمان فاسق ونا فرمان است».

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٥﴾ [المائدة: ٤٥].

«هر که به آنچه خدا نازل فرموده حکم نکند بیگمان ظالم وستمگربشمار می‌رود».

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ﴾ [المائدة: ٤٩].

«در میان مردم طبق قانونی حکم کن که خدا بر تو نازل فرموده، واز هوی وهوس مردم پیروی مکن...».

ازنتایج مهم این ویژگی می‌توان امور آتی را شمرد:

۱- مصونیت از تضاد:

از لوازم این نظام الهی وقانون آسمانی خالی بودن از هرگونه تضاد، تناقض وناموزونی است:

﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ٨٢].

«اگر این قرآن ازطرف غیر خدا می‌بود، اختلاف فراوانی درآن می‌یافتند».

۲- بی‌طرفی:

در قوانین ساختهء دست بشر- آگاهانه یا نا آگاهانه- منافع شخصی، نژادی وگروهی به نحوی در نظر گرفته می‌شود. این قوانین الهی است که بدون تمایل به یک جهت، منافع فردی واجتماعی را بطور یکسان تنظیم می‌نماید.

۳- احترام واعتماد به این نظام:

وقتیکه انسان فهمید قانونی که اجرا می‌شود قانون الهی است اطمئنان دارد که به زیان دسته‌ای ونفع دسته دیگری نیست، بلکه به مصلحت فرد وجامعه است.

این اعتقاد واعتماد خود باعث می‌شود که از قوانین الهی اطاعت به عمل آید؛ چرا که اطاعت از آن، باعث خشنودی خدا وسرپیچی از آن باعث خشم خداوند ومجازات دنیائی واخروی خواهد شد.

قرآن کریم در آیات فراوانی این خصلت را اعـلام داشـته وآن را تأییـد کـرده اسـت، وارزش واحترام هر قانونی در جهان بستگی به میزان اطاعت واعتماد واعتقاد مردم نسبت به آن دارد.

۴- نجات از اسارت وبردگی:

نظام‌های وضعی- اعم از نظام‌هـای اسـتبدای، دموکراسـی و ... هـم از لحـاظ تشـریع وقانونگزاری، وهم از لحاظ اجرایی قوانین ساختهء افکار بشر بر بالای رعیت بوده، انسان را برده وبندهء انسان دیگر می‌گرداند.

اما اسلام همانگونه که قانونگزاری را از شئون توحید شـمرده از آن آفریـدگار جهـان می‌داند، همچنان این پیام را دارد که با اجرای قوانین الهی در زمین خـدا، انسـان‌هـا را از چنگال اسارت انسان‌های دیگر نجات می‌دهد.[۱]

ب- ربانی بودن هدف:

نظام سیاسی اسلام بعدی از ابعاد سعادت آفرین اسلام است کـه آرمـان علیـا وهـدف نهائی‌اش را - با اجرای قوانین او - بر قراری پیوند ورابطهء نیکو با خداوند، ودستیابی به رضایت وخوشنودی او تشکیل می‌دهد، واین هدف در آیات وروایات ذیل چنین بازتـاب یافته است:

- ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: ١٦٢-١٦٣].

«بگو: نماز، عبادت، زندگی ومرگ من همه برای خداونـدی اسـت کـه هـیچ شـریک وهمتا ندارد، وبه من دستور داده شده بر این که من نخستین مسلمان باشم».

۱- النظام السیاسی فی الإسلام از دکتور سلیمان عید

- «عن معقل بن سيار قال سمعت النبي ﷺ يقول: ما من عبد استرعاه الله رعية فلم يحطها بنصحه إلا لم يجد رائحة الجنة». رواه البخاری

«کسیکه به عنوان زمامدار امور مسلمانان تعیین گردد، سپس در برابر رعیت خود خیر اندیش نبوده باشد، حتی بوی جنت را در مشام خود نخواهد دید».

۲- نظام جهان شمول وفرا زمان:

برنامهء اسلام همه گیر وجهان شمول است که تمام گروه‌ها، نژادها، ملت‌ها وطبقات را مورد خطاب قرار می‌دهد، همانگونه که برنامهء زندگی برای تمامی دوران‌ها ونسل‌ها است ، نه محدود به دورهء معینی یا زمان ویژه‌ای که با پایان یافتن آن، کار آمدی این نیز به سر آید.

نظام سیاسی اسلام که جزء جدائی ناپذیر برنامهء اسلامی است، فرا زمانی وجهان شمولی‌اش این نظام را از سایر نظام‌ها تشخیص می‌دهد، این نظام متعلق به ملتی ویژه، ویا کشور خاص، ویا مخصوص به زمان ﷺ وخلفای راشدین و.. . نبوده، بلکه خلیفهء مسلمانان خلیفه وزعیم سیاسی جهان اسلام فراتر از مرزهای ساختهء استعمار می‌باشد، همانگونه که تمام مسلمانان جهان به عنوان امت اسلامی رعیت آن وملزم به اطاعت وی هستند. به گوشهء از دلایل این ویژگی توجه کنید:

- ﴿قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...﴾ [الأعراف: ١٥٨].

«ای پیامبر! بگو: ای مردمان، من فرستادهء الله به جانب همهء شماهستم».

- ﴿وَأُوحِىَ إِلَىَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ١٩].

«این قرآن به من وحی شده است، تا شما وتمام کسانی را که پیام قرآن به آن‌ها می‌رسد، به وسیلهء آن هشدار بدهم».

- حدیث جابر: «وكان النبي يبعث الى قومه خاصة وبُعِثتُ إلى الناس عامّة»[1]

۱- روایت بخاری

«پیامبران پیشین به گروه مشخصی فرستاده می‌شدند، ولـی مـن بـه همـهء مـردم فرستاده شدم».

- حدیث ابوسعید خدری از رسول الله ﷺ که فرمود: «إذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخرمنهما».[1]

«هر گاه با دو خلیفه بیعت صورت گیرد، شخص دومی قتل کرده شود».

۳- نظام متوازن ومیانه رو:

یکی از برجسته‌ترین خصایص دین اسلام توازن ومیانه روی است:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱٤۳].

«همچنان شما را امت میانه‌ای قرار دادیم تا گواه برمردم باشید».

اسلام دین معتدل است از نظر عقیده، از نظر ارزش‌های مادی ومعنوی، از نظر روابـط اجتماعی، از نظرشیوه‌های اخلاقی، از نظر عبادت وطرز تفکر واز نظر نظام سیاسی.

نظام سیاسی اسلام معتدل ومتوازن است، برخلاف نظام‌های وضعی که افراط وتفـریط همزاد وجزء جدائی ناپذیر آن می‌باشد.

نظام سیاسی اسلام نه مانند نظام‌هـای دیکتـاتوری رعیـت را کـاملاً سـلب صـلاحیت می‌نماید، ونه مانند نظام‌های دموکراسی مردم را مصدر قانون پنداشته، مردم را همـه چیـز می‌داند.

اسلام تعیین زعیم سیاسی را نه مانند دموکراسی حق تمـام مـردم بـدون قیـد وشـرط می‌داند، ونه مانند نظام‌های استبدادی ومیراثی برمحور اراده‌ء فرد بـا گـروه دور مـی‌زنـد، بلکه از دیدگاه اسلام زعیم سیاسی توسط شورای اهل حل وعقد -کـه از لحـاظ علمـی، تقوی، تخصص وفدا کاری- افراد نخبهء جامعه محسوب می‌شوند، انتخاب می‌گردد.[2]

۱- روایت مسلم

۲- النظام السیاسی فی الإسلام از دکتور سلیمان عید و دکتور سعود آل سعود

ارکان وپایه‌های حکومت اسلامی

حکومت اسلا می‌دارای قانون وشریعت واضح، سیاست اقتصادی عادلانه، سیاست عسکری با ارزش‌های متعالی، سیاست تعلیمی مفید وکار آمد وسیاست اعلامی ونشراتی با اهداف متعالی را، دا را می‌باشد.

این حکومت وجایب و مکلفیت‌های داخلی وخارجی دارد، ارگان‌ها ودستگاه‌هایی دارد که باید در انسجام کامل با این سیاست‌ها قرار بگیرد.

عناصر چهار گانهء زیر، پایه‌های اساسی دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد، درصورت وجود نداشتن هر یک از این عناصر، دولت اسلامی نیز وجود نخواهد داشت.

عنصرهای بنیادی دولت اسلامی عبارت‌اند از:

- حکم (قانون)
- حاکم (زمامدار)
- سرزمین (جهان اسلام)
- رعیت (امت اسلامی)

۱ - حکم وقانون

الف- معنی قانون:

قانون به معنی: چیزی که قدرت وصلاحیت دولت را تنظیم نموده، وارتباطات دولت را با افراد تعیین می‌کند، حقوق و وجایب دولت را در قبال افراد، وحقوق و وجایب افراد را در قبال دولت بیان می‌دارد.

این را دستور نیز گفته می‌شود، وبرخی در میان قانون ودستور بگونهء زیر فرق نمودند:

«احکامیکه ازطرف دولت ساخته شده، درصورتی دستور شمرده می‌شود که احکام عامه باشد، واگر از احکام خاصه باشند، قانون شمرده می‌شود».

مفهوم واژه‌های قانون ودستور در اسلام نیز موجود است، ومصادر اسلامی از آن به عنوان‌های: «حکم» و «شرع» تعبیر نموده است:

﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ٤٠]. «فرمان وقانون گزاری مخصوص خدا است».

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾ [الشوری: ٢١].

«آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده‌اند»

ب- اهمیت قانون در حکومت:

حکم وقانون از مهم‌ترین پایه‌های دولت اسلامی است؛ زیرا مردم نمی‌توانند به هدف‌های مشترک دست یابند، تا اینکه از طرف دولت اسلامی بدرستی سازماندهی نشوند، وقواعد معین طرز العمل را بپذیرند؛ زیرا اولین اساس وپایه‌ای که نظام حکومت در اسلام برآن استوار است، این است که: قانون وقانونگزاری از آن پروردگار متعال است: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ٤٠]. و هیچ انسانی درهرمقامی که باشد حق قانونگزاری را ندارد.

و منبع قانون برای حکومت اسلامی و مسلمانان قرآن و سنت می‌باشد، دولت اسلامی هیچ قانونی جز این ندارد، و نه کدام قانونی را به رسمیت می‌شناسد، بنابراین دولت اسلامی مکلف است که در تمام زمینه‌ها اعم ازقوانین جنائی، معاملات، احوال شخصی، وقانون بین المللی از قرآن وسنت الهام گرفته، واورا به اجرا بگذارد.

درحقیقت منبع تشریع احکام اسلامی- طوریکه توضیح گردید- قرآن وسنت است، اما مسلمانان با انکشاف وگسترش در زندگی آنان، وپدید آمدن مسایل گوناگون وتجدد حوادث، با امور ومسایلی مواجه شدند که احکام آن از نصوص صریح قرآن واحادیث

نبوی به آسانی دانسته نمی‌شود، در چنین حالت علما ودانشمندان اسلامی با الهام از روح شریعت وشناختیکه از اهداف ومقاصد آن داشتند، وبا استفاده از قواعد وضوابط کلی دین که از نظر مصدر بودن برای تشریع بمنزلهء نصوص واضحه تلقی می‌شود، به تحقیق واجتهاد پرداختند که نظر هر فرد از این دانشمندان اسلامی را در مورد استخراج حکم وانطباق جزئیات بر قواعد کلی قیاس واجتهاد، واتفاق جمعی از این دانشمندان را اجماع گفته می‌شود که آرا ونظریات آن‌ها نظر به تخصصیکه در علوم دینی وضوابط کلی دین دارند، مورد اعتماد است، ولی منبع قانونی جداگانه شمرده نمی‌شوند.

ج- قانونگزاری از دیدگاه اسلام:

نخستین برتری قوانین اسلامی نسبت به دیگر قوانین، اعم از قدیم وجدید، شرقی وغربی، لیبرالی وکمونیستی، همین ربانی بودن آن می‌باشد، شریعت اسلامی، یگانه قانونی است که اساس آن پیام خداوند واحکام راستین وعادلانهء وی می‌باشد:

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾ [الأنعام:۱۱۵].

«فرمان پروردگارت، صادقانه وعادلانه به انجام رسید. هیچ کسی نمی‌تواند فرامین وقوانین اورا دگرگون کند. واو شنوا وآگاه است».

برهمین اساس ازجمله اصول استوار وپذیرفته شدهء اسلامی اینست که: یگانه قانونگزار وتشریع کننده، فقط خداوند می‌باشد، اوست که به اقتضای ربوبیت، الوهیت ومالکیت خود برتمامی آفریده‌های خود، امر ونهی می‌کند، حلال وحرام تعیین می‌نماید ووظیفه وتکلیف مشخص می‌کند. پروردگار، صاحب اختیار وفرمانروا وفریادرس مردمان اوست، آفرینش وفرماندهی وحق قانونگزاری از آن اوست، حکم وحکمرانی در اختیار اوست.

احدی غیر از او- نه فرد ونه هیأت- حق تشریع وقانونگزاری را ندارد، مگر در زمینه ای که نص قاطع درآن زمینه وجود نداشته باشد، که چنین کاری درحقیقت اجتهاد واستنباط وشیوه گزینی است، نه تشریع یا حاکمیت. حتی خود پیامبر ﷺ هم تشریع کننده وقانونگزار مستقل نبود، بلکه اطاعت از وی به این دلیل واجب شده که وی پیام آور وپیام رسان خداوند می‌باشد وبه همین دلیل، فرمان وی ناشی از فرمان خدا است: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر که از پیغمبراطاعت کند، درحقیقت از خدا اطاعت کرده است».

صدور فرمان وحکم شرعی- با آن چه از وجوب، استحباب، تحریم، کراهت، یا إباحت به همراه دارد- منحصراً از آن خداوند بوده وغیر از او، احدی کوچک‌ترین حقی دراین زمینه ندارد.[۱]

هـ- قوانین ساخت بشر:

قانونگزار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد:

۱- ۱- انسان وتمام ویژگی‌های او را از نظر جسم وجان بشناسد، به گونه‌ای که انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوس‌ها و مسائل فطری او باخبر باشد، ونیز از تمام استعدادها وشایستگی‌هایی که در فرد و جامعه نهفته، وکمالاتی که بالامکان برای او میسر است مطلع باشد. وخلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان براو مخفی نماند.

۲- از تمام آثار اشیای جهان وخواص و ویژگی‌های آن‌ها از نظر هماهنگی با وجود انسان وناهماهنگی باخبر باشد، ودقیقاً مصالح ومفاسد تمام اعمال وکارهای فردی واجتماعی وپیامدهای آن‌ها را بداند.

۱- همام مآخذ

۳- از تمام حوادثی که در آیندهء دور یا نزدیک ممکن است روی دهد وبه شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است، آگاه باشد.

٤- قانون گزار واقعی کسی است که از هر لغزش وگناه وخطا واشتباهی برکنار باشد ودرعین حال دلسوز ومهربان، قوی الاراده وبا شهامت باشد واز هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

٥- هیچ گونه منافعی در اجتماع بشریت نداشته باشد تا مبادا محور افکار اوهنگام تنظیم قوانین- آگاهانه یا نا آگاهانه- متوجه جهتی که حفظ منافع شخصی اوست، گردد، ومصالح جامعه را فدای منافع خودش یا گروهش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسانی را پیدا می‌کنید که بگوید: من انسان را با تمام ویژگی‌هایش شناخته‌ام؟ درحالی که بزرگ‌ترین دانشمند درپاسخ این سؤال، اظهارعجز وناتوانی می‌کند، بلکه انسان را رسماً موجودی نا شناخته معرفی کرده وحتی این عنوان را برای کتاب‌های خود انتخاب کرده‌اند؟ آیا کسی پیدا می‌شود از گذشته وآینده وروابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟

آیا کسی پیدا می‌شود که اسرار وآثار همهء موجودات را بداند وبالآخره از هر گونه لغزش وگناه وخطا درامان باشد؟ مسلماً هیچ کس جز خدا دارای چنین صفاتی نیست.

از این اشارهء کوتاه به خوبی نتیجه می‌گیریم که قانون گزار واقعی خدا است که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است، واسرار همهء موجودات را می‌داند واز حوادث آینده وگذشته وروابط آن‌ها باحوادث امروز به خوبی آگاه است.

هیچگونه خطا واشتباه در ذات پاک او راه ندارد واز کسی نمی‌ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه برطرف سازد، بلکه در تشریعات خود تنها نفع انسان‌ها را ملحوظ می‌دارد.

افزون برهمهء اینها سراسر جهان قلمرو حکومت وحاکمیت اوست، ومعنی نـدارد در چنین قلمروی کسی جز او امر ونهی کند، بلکه پذیرفتن امر ونهی دیگـران وبـه رسـمیت شناختن قانونی غیر قانون او نوعی شرک وگمراهی است.[۱]

۲- حاکم (زمامدار)

الف- زعامت در اسلام:

نظامیکه اسلام برای زعامت سیاسی پیشنهاد می‌کند، همانا نظام خلافت و امارت است که از طریق بیعت صورت می‌گیرد نه غیر، واز زعیم سیاسی اسلام به لقب‌های: خلیفه، امام وامیر المؤمنین تعبیر می‌گردد: «سَيكُونُ مِن بَعدِى إِثنَا عَشَرَ خَلِيفَة ....»[۲] «وَأُولى الأَمر مِنڪُم ....». «أَلأَئمَّةُ مِن قُرَيش».[۳]

خلافت یا امامت کبری به معنی حکومت جهانی اسلام که مسلمانان را در عرصه‌هـای سیاسی، اقتصادی، علمی وفرهنگی، اجتماعی داخلی وبین المللی بـا الهـام از آیـین الهـی رهبری می‌کند.

زعامت سیاسی که اسلام تأیید و پیشنهاد می‌کند، ازلحاظ نحوهء گزینش، مسئولیت‌هـا و شروط از تمام نظام‌های حکـومتی کـه در جهـان موجـود اسـت- اعـم از دموکراسـی، استبدادی و....- تفاوت کامل دارد، واگر در بعضی موارد وجزئیـات بـا نظـام‌هـای دیگـر شباهت داشته باشد، ولی بصورت کلی از اساس با آن‌ها اختلاف دارد.

۱- پیام قرآن

۲- متفق علیه

۳- مسند احمد

ب- اهمیت خلافت وزعامت سیاسی:

داشتن یک زعامت سیاسی وبیعت به آن مانند: جهاد، قضا و...از جملهء فرایض کفائی است بر عهدهء امت، در صورت تقصیرگناه آن متوجه تمام افراد امت اسلامی می‌باشد؛ زیرا وجود یک زعیم سیاسی به عنوان امیر ویا خلیفهء مسلمانان در حقیقت مرکز قوت و رمز وحدت مسلمان‌ها و مظهر یکپارچگی امت اسلامی است، امیر ویا خلیفهء شرعی کسی است که امور مردم را اداره، ودستورات الهی را بجا میگزارد، ومسلمانان را در امور داخلی وخارجی رهبری نموده، وقیادت جهاد را برعهده دارد.

ازجملهء دلایل وجوب زعامت سیاسی وبیعت به آن :

الف- در احادیث متعدی به تعبیرات مختلف به اهمیت خلافت وامامت، و وجوب بیعت باقیادت اسلامی تأکید شده است:

- حدیث ابن عمرﷺ «مَن مَاتَ وَلَيسَ فِي عُنُقِهِ بَيعَةٌ مَاتَ مَيتَةً جَاهِلِية».[1]

«شخصی درحالتی بمیرد که با هیچ امیری بیعت ندارد، مرگ او مرگ جاهلیت است».

- حدیث عبادة بن صامت: «وأن لاننازع الأمرأهله، إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان».[2]

ب- خلافت وامامت سنت فعلی رسول اللهﷺ است؛

زیرا پیامبرﷺ با ایجاد وحدت سیاسی بین مسلمانان، از مجموع آن‌ها اساس دولت اسلامی را گذاشت که در رأس آن خود پیامبرﷺ قرار داشت.

باتأسی از سنت پیامبر ﷺ برمسلمانان لازم است که وحدت سیاسی داشته، وبرای حفظ وحدت ویکپارچگی خود دولتی را ایجاد کرده، ودر رأس آن فردی را مقرر کنند، تااحکام

۱- صحیح مسلم

۲- متفق علیه

الهی را اجرا نموده، و رهبری مسلمانان را در همهء امور داخلی وخارجی مطابق بااسلام به عهده بگیرد.

ج- اجماع واتفاق صحابه:

انتخاب ابوبکر صدیق ﷺ به عنوان خلیفه و رهبر مسلمانان، واولویت دادن به آن انتخاب از طرف صحابه‌ﷺ در برابر دفن پیامبر ﷺ -که برای مسلمانان از هر چیز مهمتربود- بیانگرنقش واهمیت وجود حاکم وخلیفهء شرعی برای مسلمانان قبل از همه چیز است.[۱]

اهمیت این موضوع را اصحاب پیامبرﷺ به شکل درست درک کردند؛ بنابرآن به اجرای آن قبل از هر چیز شتافتند.

د- بسیاری از مسایل شرعی از قبیل:

اجرای حدود، قصاص، رهبری جهاد و...موقوف به موجودیت امام است، وطبق قاعدهء: «مَا لا يتِمُّ الوَاجُبُ إِلّا بِهِ فَهُوَ وَاجِب» اقامهء خلافت وقیادت اسلامی نیز واجب است.[۲]

خلافت منحصر بر عصر خلفای راشدین نیست:

برخی از علما با استناد به حدیث: «خلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم يؤتى الله الملک من يشاء...».[۳]

۱- خلفای راشدین از خلافت تا وفات

۲- النظام السياسى فى الاسلام

۳- صحيح مسلم

مصداق وعدهء تحقق خلافت را در آیهء نور دورهء خلفای راشدین، ومدت خلافت را سی سال می‌دانند که باختم دورهء خلفای راشدین مدت آن به پایان می‌رسد.

در این شک وتردید نیست که مصداق کامل تحقق خلافت اسلامی عصرخلفای راشدین است، ولی با این حال هیچ مانعی وجود ندارد که حدیث مفهوم عام وگسترده ای داشته باشد، چنانچه درحدیث صحیح که امام بخاری و مسلم از طریق جابر روایت نموده پیامبر ﷺ مدت خلافت وتعداد خلفا را معرفی کرده می‌فرماید: «لا يزال الإسلام عزيزا إلى إثني عشرخليفة.كلهم من قريش».

«اسلام تا دوازده خلیفه که همه از قریش‌اند، معزز وغالب خواهد بود».

این حدیث دورهء خلفای راشدین وهمچنان دورهء خلفای اموی را که- بعد از عصر خلفای راشدین بهترین عصر خلافت- وعصرقوت وفتوحات اسلامی بود، نیز در بردارد.

براساس این حدیث وبنا بر حدیث: «وَسَيكُونُ خُلَفاء فَيكثُرُون...»[1] وطبق دلایل ارائه شده در بخش اهمیت زعامت سیاسی، دورهءخلافت به زمان خلفای راشدین منحصرنیست، بلکه خلافت عبارت از وحدت سیاسی امت اسلامی است که مسلمانان در هر عصر ومحیط به آن نیاز مبرمی دارند.

وهرگاه مسلمانان شرایط تحقق خلافت را که در سورهء نور تذکر یافته است، بخود پیدا کردند، طبق وعدهء الهی از خلافت نیرو مندی بر خوردار خواهند شد.

پس باید مسلمانان بجای سر دادن شعارهای خلافت، در بارهء شرایط آن بیاندیشند، ودر تحقق آن شرایط بکوشند.

د- مدت حکومت زمامدار مسلمانان:

خلیفه یا حاکم وزمامدار مسلمانان از نظراسلام در اجرای قوانین الهی، وادارهء امور مسلمانان نایب امت اسلامی است؛ بنابراین نیابت خلیفه ازجانب امت اسلامی مدت

۱- روایت بخاری

معینی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه تا آخر عمرخلیفه ادامه یافته، وتازمانیکـه توانـایی‌هـای لازم را برای پیشبرد امور دارد، ومرتکب عملی که موجب عزل اوگردد، نشـده باشـد، در این مقام باقی می‌ماند.

خلافت اسلامی – باشمول خلفای راشدین– در طول تـاریخ بـه همـین روش جریـان داشته، وخلیفه تا آخر حیات خود درهمین منصب باقی مانده است.

وحدیث پیامبر اسلام برای عثمان ﷺ: «يا عثمان، إن ولاك الله هذا الأمر يوما فـأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمصك الله فلا تخلعه».[1] اجماع عملی امت اسلامی را در این مورد تأیید می‌کند.

تعیین خلیفهء جدید تنها در سه صورت: وفات خلیفه، معزول شدن و یا استعفای او از منصب خلافت، درست است.

تجارب تاریخی نیز این واقعیت را تأیید می‌کند که باقی ماندن خلیفه در منصب خـود سبب استقرار نظم در امت بوده، مانع بروز اختلافات بالای شـخص خلیفـه مـی‌گـردد، و زمینهء رقابت‌های خود خواهانه در این مورد را از بین می‌برد.

وهم چنان تجارب تلخ از رقابت‌های ناسالم، برانگیختن تعصب‌هـای نـژادی، لسـانی، حزبی، خرید وفروش انسان‌ها وشخصیت‌هـا و....در کشـورهای کـه سیسـتم دموکراسـی حاکم است، غرض انتخاب زعیم و رهبرسیاسی نشان می‌دهد که بـاقی مانـدن زعـیم بـه سمت خود تا وفات در برقراری نظم و ثبات کشور، استقرار امور، بهبودی وضـع اقتصـاد کشور، و در وحدت و یکپارچگی ملت به مراتب بهتر است از تجدید مدت معـین بـرای حکمروائی زعیم؛ زیرا با اجرای انتخابات نوغرض تعین زعیم جدید تمام نابسـامانی‌هـای آن نیز تکرار می‌گردد.

۱– روایت احمد، ترمذی وابن ماجه با سند صحیح

هـ- طریق شرعی تعیین خلیفه:

طریقهء شرعی انعقاد خلافت در اسلام اینستکه: خلیفه بعد از طی مراحل سه گانهء ذیل به این سمت قرار می‌گیرد:

۱- مرحلهء نامزد شدن:

فردی از طرف خلیفهء قبلی یا اهل الرأی برای تصدی منصب خلافت نامزد می‌شود، چنانچه ابوبکرصدیق ، ابوعبیده وعمر را در ثقیفه بنی ساعده پیشنهاد نمود. وعمر ابوبکر را به حیث خلیفه پیشنهاد کرد.

این پیشنهاد از طرف آن‌ها در صورتی شده بود که هیچ یک از حاضرین آن مجلس از پیشنهاد پیامبر ﷺ که ابوبکر را بعد از خود به عنوان خلیفه پیشنهاد نموده ، اطلاعی نداشتند؛ چون پیشنهاد ابوبکر توسط پیامبر ﷺ در روایت‌های عایشه، انس و... وارد شده که آن‌ها در مجلس ثقیفهء بنی ساعده حضور نداشتند.

همچنان ابوبکر در وقت وفات خود عمر را نامزد این مقام نمود، و عمر در وقت وفات خود موضوع را به شورای شش نفری حواله کری که از میان خود یکی را به عنوان زمامدار امور مسلمانان بر گزینند.

۲- مرحلهء انتخاب و قبول نامزد:

در این مرحله اهل شوری، در صورت تعدد نامزدها یکی را انتخاب می‌کنند، واگر یک نفرنامزد بوده باشد، موافقت خود را با شخص مذکور اعلام می‌کنند.

مثال آن موافقت اهل شوری با عمر رضی الله عنه شخص پیشنهادی ابوبکرصدیق، وانتخاب عثمان در بین شش نفر به عنوان خلیفه ، وموافقت اهل شوری برآن است.

برای اهل شوری لازم است فردی را کـه خواسـتارخلافت بـوده، وبـه خـاطر بدسـت آوردن آن تلاش می‌کند، انتخاب نکرده، وبا وی بیعت نکنند؛ زیرا خواستار مقام و منصب وحرص بر آن حرام است به دلایل زیر:

- «والله لانولی علی هذالعمل أحداسأله، ولاأحداً حِرِصَ علیه».[1]

«سوگند به الله، ماکسی را که خواستارمنصب ویـا بـرآن حـرص داشـته باشـد، بـرآن نمی‌گماریم».

- «عن عبدالرحمن بن سمرة قال: قال لی النبیﷺ: یـا عبـدالرحمن، لاتسـأل الأمـارة؛ فإنك إن أعطیتها عن مسأله وكلت الیها، وإن أعطیتها عن غیرمسألة أعنت علیها».[2]

از عبدالرحمن بن سمره روایت است که پیامبرﷺ برایش فرمود: ای عبـدالرحمن پسـر سمره: امارت(ومنصب) را طلب مکن؛ زیرا ایـن مقـام در نتیجـهء طلـب بتـو داده شـود، (دراجرای آن با توکمک نشده) وبه آن کارسپرده میشوی، واگر بدون طلب برایـت میسـر شود، در اجرای آن(از طرف الله) باتوکمک کرده خواهد شد".

۳- مرحلهء بیعت:

الف- بیعت انقاد:

که با بیعت اهل حل وعقد صورت می‌گرد، وخلافت خلیفه را حیثیت شرعی می‌دهد.

۱- صحیح مسلم

۲- متفق علیه

ب- بیعت اطاعت:

هرگاه عقد بیعت توسط بیعت اهل حل وعقد منعقد گردید، در این صورت بیعت تمام شده، وشخصی که با وی بیعت صورت گرفته، متولی امر بوده، اطاعت از وی واجب شده است.

وبعد از آن بیعت سایر مردم باوی بیعت بر اطاعت است، نه برای عقد خلافت.

بنا براین، در این حالت برایش جایز است که مردم باقی مانده را به بیعت کردن مجبور سازد؛ زیرا این در واقع مجبور ساختن بر اطاعت از حاکم شرعی می‌باشد که اطاعت از وی برمردم شرعاً واجب است.

دلیل این دو نوع بیعت، بیعت با خلفای راشدین است؛ زیرا مطالعهٔ تاریخ خلفای راشدین ونحوهٔ گزینش آنان، تحقیق وبررسی روایات در این زمینه نشان می‌دهد که نحوهٔ انتخاب خلفا از طریق بیعت اهل حل وعقد مدینه (پایتخت دولت اسلامی) صورت گرفته، سپس سایر اهل مدینه بیعت بر اطاعت کردند، این عملکرد خلفای راشدین، واتفاق صحابه برآن حیثیت اجماع را در این مسأله دارد.[۱]

و- صفات لازمه برای زعیم:

هرفردی صلاحیت مقام خلافت وامامت کبرای مسلمانان را ندارد؛ چون مقام خلافت مسئوولیت بزرگ، واهمیت ویژه‌ای دارد؛ بنابرآن علمای اسلام باتوجه به دلایل شرعی شروط وصفات ذیل را برای کسیکه به عنوان خلیفه یا امام پیشنهاد می‌گردد، ضروری دانسته‌اند:

۱- اسلام:

براساس این شرط کافر نمی‌تواند زمامدار امور مسلمانان باشد به دلایل ذیل:

۱- اسلام دین فطرت

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْۖ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای مؤمنان از الله واز رسولش وازمتولیان امرکه از میان شما باشند اطاعت کنید».

از عبارت: «منکم» استفاده می‌شود که: کافر نمی‌تواند متولی وزمامدار امور مسلمانان باشد.

و نیز فرموده است: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء: ۸۳].

«وهرگاه خبری از امن ویاخوف برایشان برسد، (بدون تحقیق) به اشاعهء آن می‌پردازند، واگر آن را به سوی رسول وبه سوی متولیان امور خویش واگذار می‌کردند (وخبرها را تنها به مسئوولان امر گزارش می‌دادند) وتنها کسانی که اهل حل وعقد هستند ازآن خبر می‌شدند، آنچه که می‌بایست ولازم بود، از این خبراستفاده ودرک می‌کردند (واین امر به نفع مسلمانان تمام می‌شد)».

در قرآن کریم هیچ جا کلمه «أولی الأمر» نیامده، مگر اینکه آن را مقید به بودنش از میان مسلمانان کرده است، این خود دلالت می‌کند که در متولی امر، مسلمان بودن شرط است، وچون خلیفه متولی امر است واوست که متولیان امور دیگر را از قبیل معاونین، والیان وکارداران، تعیین می‌کند؛ لذا شرط است که خود مسلمان باشد.

وهمچنان حدیث عباده بن صامت در این مورد صریح است؛ زیرا این حدیث خروج وشورش را علیه زمامدار کافر اجازه می‌دهد، واین بیانطر آنست که زمام‌یاری کافر مشروعیت ندارد، اگر مشروعیت می‌داشت، هیچ گاه اسلم شورش را علیه آن مجاز قرار نمی‌داد.

«دعانا رسول الله صلى الله عليه و سلم فبايعناه، فكان فيما أخذ علينا: أن بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا، وأن لا ننازع الأمر أهله. قال: إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان».[1]

«رسول الله ﷺ ما را به بیعت فرا خواند، و باوی بیعت نمودیم که در همه اوقات اعم از حالت رضایت وغیر رضایت، دشواری و آسایش، و در حالتیکه زمامداران عدالت را رعایت نمیکنند، از ایشان اطاعت نماییم، جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفریکه دلیل صریح بر آن دارید».

۲- مرد بودن:

امام و یا زمامدار باید مرد باشد؛ زیرا زن بنابر طبیعت جسمی وروانی‌ای که دارد، برای ریاست دولت مناسب نمی‌باشد، ونمی‌تواند این وظیفهء مهم را که کار و پیکار مستمر، قیادت ورهبری لشکر در جنگ‌ها وتدبیر امور دولت از جملهء آنست، به عهده بگیرد.

بناءً اسلام، ولایت و حاکمیت زن را ممنوع قرار داده است، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة».[2] ودرروایت احمد «لن یفلح قوم أسندوا أمرهم إلی امرأة».

«هرگز کامیاب نمی‌شود قومی که زمام امور خود را بر عهدهء زن سپرد».

طبق روایت احمد: «هرگز کامیاب نمی‌شود قومی که امارت خود را به زن سپرد».

۳- عدالت:

وجود عدالت در شخصیت خلیفه شرط مهمی بحساب می‌آید، پس درست نیست که، خلیفه شخص فاسق باشد، وعدالت شرط لازمی در انعقاد خلافت می‌باشد.

زیرا الله جل جلاله در شاهد شرط گذاشته که عادل باشد، چناچه فرموده است:

۱- متفق علیه

۲- صحیح البخاری

﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ [الطلاق: ۲].

«از میان خویش عادلان را گواه گیرید».

طبق این آیه شرط صحت شهادت شاهد، عدالت است، ومنصب خلافت به مراتب بزرگ‌تر از شهادت است؛ بنابراین شرط بودن آن در خلیفه از باب اولی می‌باشد.

از حدیث عباده - که در شرط اول خلافت بیان شد- دانسته میشود که در استمرار خلافت عدالت شرط نیست؛ چون پیامبر ﷺ علیه زمامداران غیر عادل (و أثرة علینا) اجازهء خر وج وقیام مسلحانه را نداده است.

۴- کفایت:

در امام وخلیفه شرط است که از کفایت وتوانائی‌های لازم برای پیشبرد امور وتوجیه و رهبری مردم به صورت درست آن برخورد باشد، وعدالت را تأمین کرده بتواند وفردی که توان وقدرت تأمین عدالت راداشته باشد، می‌تواند تمام مسئوولیت‌های خلافت را بدرستی انجام دهد.

۵- علم:

امام یا خلیفه باید عالم باشد. واولین چیزی که باید به آن علم وافر وکافی داشته باشد، احکام شرعی است؛ زیرا خلیفه مکلف است تا احکام شرعی را نافذ کرده و دولت را مطابق حدود شرعی رهبری کند، پس اگر درین بخش علم جامع نداشته باشد، این مکلفیت را به هیچ صورت ادا کرده نتوانسته و صلاحیت خلیفه شدن را ندارد. حتی بعضی از فقها براین نظراند که تنها علم داشتن به احکام شرعی به شکل تقلید برای خلیفه کافی نیست؛ زیرا تقلید (از نظر آن‌ها) درحقیقت یک نوع نقص وکمبود بحساب می‌آید. لذا لازم می‌دانند که باید علم امام درحد اجتهاد باشد وچنین استدلال می‌کنند که چون

منصب خلافت برترین منصب است پس باید متصدی آن کاملترین شخص درتمام صفات باشد.

وجماعت دیگری از فقها علم کافی را شرط دانسته ومقلد بودن امام را جایز می‌دانند وضرورتی به لزوم مجتهد بودن نمی‌بینند.

البته برای امام کافی نیست که تنها عالم به احکام شرعی باشد، بلکه باید از ثقافت عالی بهره مند بوده به علوم مروج عصر خود دسترسی کافی داشته و از تاریخ دُوَل و سیاست‌های جاری واز قوانین بین الدول، معاهدات و پیمان‌های سیاسی، تاریخی وتجارتی بین دولت‌ها آگاهی داشته باشد.

۶- قریشی بودن:

قریشی بودن خلیفه مورد اختلاف است، برخی‌ها این شرط را شرط اولویت وبهتری می‌پندارند، وتعدادی هم شرط انعقاد می‌دانند ، دلایل دیدگاه دوم را تأیید میکند واز دلایل لزوم این شرط حدیثی است که امام بخاری از معاویه ﷺ روایت نموده که او از پیامبر ﷺ چنین شنیده است: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»[۱][۲].

«زمامداری مسلمانان مخصوص قریش می‌باشد تا زمانیکه دین را برپا می‌دارند، وهرکه با آن‌ها دشمنی کند، خداوند اورا سرنگون خواهد نمود».

و روایت دیگر بخاری از ابن عمر چنین است: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ».[۳]

۱- صحیح البخاری ج۹ ص۱۲

۲- همان ماخذ ج ۲ص ۱۲۸۹

۳- صحیح البخاری ت ج۹ص۱۳

«همواره این امر(زعامت مسلمانان) مخصوص قریش است تا زمانیکه دوشخصی از آن‌ها باقی باشند».

ز- حقوق ومسئوولیت‌های امام:

زمانیکه اهل شوری امام را بر گزیدند و یا او بیعت کردند وامامت او بعد از بیعت عام مردم، تثبیت گردید، مسؤولیت‌های زیادی بعهدهء او قرار می‌گیرد که باید به ادای آن بپردازد. ودر صورت تقصیر، مورد بازپرس قرار می‌گیرد. ودر مقابل این مسؤولیت‌ها او نیز بالای تمام امت حقوقی دارد وتا وقتیکه به مسؤولیت‌های خود به درست رسیدگی کرده ودر انجام آن کوتاهی نمی‌کند، امت اسلامی هم باید حقوق او را مراعات نمایند.

الف: مسؤلیت‌های امام:

تمام مسئوولیت‌هایی را که متوجه امام می‌شود، می‌توان در دو موضوع کلی خلاصه کرد:

۱- اقامهء اسلام.

۲- ادارهء امور دولت درحدود مقررات شرعی.

بطور تفصیل مسؤولیت‌ها امام را در موارد ذیل چنین توضیح داده‌اند:

۱- حفاظت از دین به صورت درست آن.

۲- اصدار وتنفیذ احکام اسلامی بین اطراف متخاصم وقطع مشاجره واختلاف ایشان، یعنی اقامهء عدل بین مردم وتنفیذ احکام.

۳- حفاظت ونگهداشت راههای عمومی وتأمین امنیت عامه تا مردم بتوانند زندگی خود را به آرامی بسر برده وبه راحتی مشغول کار وکسب خود شوند وبه اطمینان کامل به سفرهای خود بپردازند. یعنی تأمین امنیت داخلی.

٤- اقامهء حدود وتطبیق مجازات برمجرمین، تا محارم الله مـورد تجـاوز قـرار نگیـرد وحقوق مردم از تلف شدن نگهداری شود، یعنی تنفیذ عقوبات، مجازات، حـدود وقصاص.

٥- تحکیم سرحدات وتقویهء نیروهای دفاعی با آمـادگی‌هـای لازم و وسـایل مـورد ضرورت. تا اینکه دشمن نتواند با استفاده از ضعف یا عدم توجه به سرحدات، به سرزمین مسلمانان داخل شده، محرمات ونوامیس اسلامی را مـورد دسـتبرد قـرار دهند وخون مسلمانان وذمیها را بریزند، یعنی حمایت از سرزمین مسلمانان وحفظ امنیت از خطرات خارجی با وسایل وامکانات کافی وآمادگی دایمی.

٦- جهاد با دشمنان ومعاندین اسلام بعد از دعوت ایشان به سـوی اسـلام، تـا اینکـه مسلمان شوند، یا اینکه به ذمهء مسلمان داخل شوند.

٧- جمع آوری غنایم، خراج ومحاسبه واخذ زکات وسـایر صـدقات فرضـی وامـوال ملکیت بیت المال مطابق احکام شرعی بدون ظلم وزور گویی ودرعین حال بدون مسامحه وسهل انگاری.

٨- تعیین اندازهء معاشات بـرای مسـتحقین از بیـت المـال، بـدون اسـراف وتقصـیر، وپرداخت آن بدون تقدیم وتأخیر.

٩- انتخاب وتقرر افراد امین وبا کفایت در پست‌های دولتی.

١٠- بررسی وادارهء امور به صورت مباشر ومستقیم از جانب شخص خلیفه، وکشـف اوضاع واحوال دستگاهای حکومتی، تا ادارهء امـت بـه صـورت درسـت ومـنظم جریان وفعالیت داشته واز ملت حراست کامل وشامل صورت گیرد.

این‌ها مواردی‌اند که وجایب خلیفه را بصورت مشخص نشاندهی می‌نمایـد، واگـر بـا دقت بنگریم ، تمام این موارد تحت همان دوکلمهء که قبلا متذکرشدیم داخـل مـی‌باشـد. یعنی اقامهء دین و ادارهء دولت مطابق دستور احکام دین.

حقوق خلیفه برمردم و بیت المال

امام مسلمانان در مقابل مسؤولیت‌های که دارد، از حقوقی نیز برخوردار مـی‌باشـد کـه بدوبخش تقسیم می‌شود:

- حق او برمردم .
- حق امام دربیت المال

الف- حقوق خلیفه برمردم:

اساسی‌ترین حق امام برمردم، سمع واطاعت می‌باشد، ولی این حق، به صورت مطلـق نبوده و حدودی دارد که درین آیت شریفه معین شده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹].

«ای مؤمنان از الله ورسول وی اطاعت کنید واز صاحبان امورتان اطاعـت کنیـد واگـر درچیزی باهم اختلاف ونزاع کردید، آن را به الله ورسول وی (قرآن وسـنت) برگردانیـد، اگرایمان دارید به الله وروز آخرت، این کار ازنگاه عاقبت بهتر ونکوتر است».

پس طاعت از امیر درحدودی است که الله جل جلاله تعیین کرده است؛ زیرا الله جـل جلاله دستور می‌دهد که درصورت بروز اختلاف، موضوع را به الله ورسـول وی رجعـت دهید، بنابراین اگرامیر مسلمانان اوامری مطابق اوامرالله جل جلاله صادر می‌کنـد، اطاعـت از آن واجب است، واگر اوامر او خلاف دساتیر الهی باشد، درآن صورت سـمع واطاعـت ازوی حرام وشرک بحساب میآید.

پیامبر ﷺ حدود اطاعت از امام را مشخص کرده می‌فرماید: «لاَ طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»[1]. [2] «طاعت از امیر و... درمعصیت الله نیست، بلکه طاعت فقط درکارهای نیک می‌باشد».

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺأَنَّهُ قَالَ: عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ إِلاَّ أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلاَ سَمْعَ وَلاَ طَاعَةَ».[3]

«از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: برانسان مسلمان واجب است که سخن امیر خود را بشنود واز او اطاعت کند در کارهایی که مورد پسند او است وکارهایی که مورد پسندش نیست، تا وقتیکه او را به گناه دستور ندهد، اگر او را به گناه حکم می‌کند، در این صورت نه اطاعت وی واجب است ونه شنیین سخنان وی».

۲- نصیحت:

از حقوق واجبهء حاکم بر بالای رعیت نصیحت، خیرخواهی و رهنمائی امیر در امور خیر است. پیامبر ﷺ اصل واساس دین را نصیحت وسعادت طلبی برای دیگران قرار داده فرموده است:

«الدِّينُ النَّصِيحَةُ قُلْنَا لِمَنْ قَالَ لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ ».[4]

«نصیحت وخیر اندیشی اصل واساس دین است. گفتیم: برای که باید نصیحت نمود؟ پیامبر ﷺ فرمود: برای الله، کتاب وی، پیامبر وی، برای زمامداران مسلمانان وعامهء مسلمانان».

۱- صحیح مسلم ج٦ ص١٢
۲- متفق علیه
۳- متفق علیه
٤- روایت مسلم

نصیحت درحق زمامداران اینکه: آن‌ها را بـه آنچـه کـه صـلاح وسـعادت دیـن ودنیـا وجامعه است، رهنمائی فرمود. حافظ ابن حجر نصیحت زمامداران مسلمانان را به مطالب زیر خلاصه می‌کند:

۱- با خلوص نیت – قدرتوان- با آن‌ها در اداره‌ء امور، وپیشبرد امور مملکـت یـاری داده شود.

۲- خلیفه را- در صورت اشتباه- از اشتباهاتش به صورت مسالمت آمیز آگاه سـاخته شود.

۳- درحالت اختلاف ویا شورش علیه وی، مردم را به اطاعت از وی وادار نمودن.

٤- گرفتن دست حاکم از ظلم و بی‌عدالتی از بزرگ‌تـرین مصـداق نصـیحت بشـمار می‌رود.

ب- حق خلیفه دربیت المال:

این حق برای خلیفه برای این داده مـی‌شـود کـه او مصـروف امـور مسـلمانان بـوده، نمی‌تواند به کسب وکاری بپردازد.

صحابه نیز به این مسأله در زمان ابوبکر وعمر اجماع نمودند که مخارج خلیفه به طور متوسط مانند مخارج زندگی شخصی متوسطی از قبیله‌ء خود وی – نه مانند ثـروت منـد ونه فقیر- ازبیت المال پرداخته شود.

۳ - سرزمین (وطن)

الف- سر زمین اسلامی:

تمام کره‌ء زمین وطن امت اسلامی است؛ زیرا تمام زمین در ملکیت الله و از آن او است. ﴿وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ﴾ [آل عمران: ۱۸۹]. «ملکیت آسمان‌ها و زمین از آن الله است».

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور:۵۵].

«الله جل جلاله برای کسانی که ایمان آورده‌اند وعمل نیکو می‌کنند وعده کرده است تا ایشان را در زمین خلیفه بگرداند».

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾ [الأنبياء: ۱۰۵].

«هرآئینه نوشتیم درزبور بعداز تورات که بند گان نیکو کارمن زمین را به میراث خواهند برد».

بنابراین الله جل جلاله حق تملک زمین را برای مسلمانان عطا فرموده است، تا تمام زمین وطن شان باشد واخذ این حق را بعهدهء شان فرض گردانیده است. البته ادای این فریضه را مقید به توانائی وقدرت ایشان گردانیده است تا تمام توانایی خود را بکارگرفته در فکر طرح پلان‌ها وآماد گی کامل برای احقاق این حق باشند. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ﴾ [التوبة: ۱۲۳].

«ای مؤمنان بجنگید با کافرانیکه نزدیک شمااند وباید که بیابند درشما درشتی را».

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ﴾ [الأنفال: ۳۹].

«و بجنگید با کفار تا آنکه هیچ فتنهء باقی نماند و دین (عبادت) خالص برای الله گردد».

و تا زمانیکه حکومت غیرالله بر زمین حاکم باشد، فتنه در زمین باقی خواهد بود. وتنها زمانی صلح وسلام به زمین برمی گردد که تمام عالم تسلیم ومنقاد شریعت الله گردند؛ زیرا اسلام عبارت از صلح وسلام است وبدون آن صلحی وجود ندارد.

والله عزوجل وعدهء برحق نموده که دینش را پیروز می‌گرداند وشریعتش را غالب می‌سازد. واین وعده ایست که در گذشته‌ها بوده است ودرآینده خواهد بود.

﴿هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾ [الصف: ۹].

«واوست آنکه فرستاد پیامبر خود را همراه با هدایت ودین حق تا پیروز گرداند دین خود را برتمام ادیان،گر چند مشرکان بد پندارند».

پیامبر ﷺ از پیروزی این دین خبر داده می‌فرماید:

«ليبلغنّ هذا الأمر ما بلغ الليل والنهار، ولا يترك الله بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله هذا الدين، بعزعزيز أو بذل ذليل عزاً يعز الله به الإسلام وأهله وذلا يذل به الكفار».[۱]

«ازتمیم داری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: حتماً این دین به هرنقطهء که درآن شب وروز میآید رسیدنی است. و الله جل جلاله این دین را به تمام خانه‌ها وخیمه‌ها داخل می‌سازد و انسان عزیز بوسیلهء این دین عزتمند می‌شود وانسان ذلیل، ذلیلتر می‌شود، عزتی که الله جل جلاله بوسلهء آن اهل اسلام را عزیز می‌سازد وذلتی که الله جل جلاله اهل کفر را به آن ذلیل می‌گرداند».

واین وعده حتما روزی تحقیق می‌یابد وبه اذن الله عزوجل تمام روی زمین وطن مسلمانان خواهد بود ودر آن روزاست که بشریت با اطمینان وسعادت به حیات خود ادامه می‌دهند.

ب- دار اسلام ودار حرب:

قبل از انقیاد تمام جهان در برابر حکم الله زمین به دو بخش تقسیم می‌شود: دار اسلام ودار حرب.

۱- روایت احمد وطبرانی با سند صحیح

۱- دار اسلام:

دار اســلام آنســت کــه درآن ســلطه وقــدرت بدســت اســلام ومســلمانان باشــد. مسلمان درهر جاییکه قرار دارد، و از هر نژ ادی که هســت، وطـن دینـی وی دار اسـلام است؛ زیرا مسلمانان با گل وخاک یک منطقه ارتباط ندارند، بلکه با عقیدهء خود ووطنـی که در آن عقیده شان حاکم است مرتبط می‌باشند.

۲- دار حرب:

سرزمینکه درآن تسلط وقدرت بدست غیـر مسـلمانان قـرار داشـته، ومنقـاد دیـن الله نباشند، ودر میان دولت اسلامی وآن کشور عهد وپیمانی وجود ندارد.

۳- دار عهد:

سرزمین کفری، ولی در میان آن‌ها ومسلمانان عهد و پیمان وجود دارد، با پیمان آتـش بند وبا پیمان صلح که در برابر آن آمادهء پرداخت جزیه برای دولت اسلامی باشند.

در بعضی موارد احکام هریک از این سـرزمین‌هـا از هـم تفـاوت دارد، تفصـیلات آن درکتاب‌های فقه به صورت مشروحی آمده است.

٤- رعیت (امت اسلامی)

قبل از بعثت محمد ﷺ رسالت‌های آسمانی به شکل محلی وقومی ظاهر می‌شد، به این معنی که پیامبران الهی هرکدام به سوی قوم خودش ویا منطقهء خاصی فرستاده می‌شدند، وهر پیامبری فقط قوم خود را مخاطب قرار داده وبه سوی اسلام دعوت می‌کرد. چنانچـه در قرآن کریم داستان‌های بعضی از این پیامبران به تفصـیل واز بعـض دیگـری بـه طـور مختصر ذکر شده است، قـرآن کـریم از نـوح ، هـود، شـعیب، صـالح وسـایر انبیـاء علیهم السلام داستان‌هایی را نقل می‌کند که هرکدام قوم خود را مخاطب قرار داده ونـدای (یـاقومی) را بلند کرده‌اند.

وعیسی عليه السلام فرمود: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ...﴾ [آل عمران: 49] «من بسوی بنی اسراییل فرستاده شدم».

اما پیامبر اسلامﷺ می‌فرماید: «... وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً...»[۱].[۲]

«وهر پیامبری خاص برای قوم خود فرستاده می‌شد ومن برای تمام مردم مبعوث شده‌ام ...».

و با بعثت محمد ﷺ دعوت اسلامی از دایرهء قومی ومحلی فراتر رفته وتمام دایرهء جامعهء انسانی را در برگرفت، وندای دعوت اسلام از- یاقومی -، به - أَيُّهَا النَّاسُ - (ای انسان ....) تبدیل گردید، وتمام عالم انسانیت مکلف گردید تا ازیک پیامبر پیروی کنند. زیرا پیامبر دیگری بعد از وی نمی‌آید و در موجودیت شریعت او، پیروی از پیامبران قبلی مورد قبول نمی‌باشد.

﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ [الأحزاب: ٤٠].

«ولی او فرستاده الله وخاتم پیامبران است».

وبا این ندا، تمام بشریت با اختلاف نژادی، زبانی جغرافیائی و... که دارند، سیاه است یاسفید یاسرخ، در آسیا است یا در افریقا و امریکا ... همه امت یک پیامبر قرار می‌گیرند وبر ایشان فرض می‌گردد که فقط از یک پیامبر پیروی کنند ومطابق شریعت ودین وی، منقاد حکم الله جل جلاله گردیده از پیروی ادیان دیگر خود داری کنند.

این است که براساس وحدت عقیده، وحدت عبارت، وحدت سلوک، وحدت تاریخ، وحدت زبان، وحدت تشریع وقانون و وحدت قیادت و رهبری، امت اسلامی تشکیل می‌یابد وهمین پیوندها است که آن‌ها را به یک امت متحد، مستحکم ، باعظمت وبا وقار

۱- صحیح البخاری

۲- متفق علیه

مبدل می‌سازد. امتی که تمام اعضای آن باهم برادر وبرابرند: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ۱۰]. «جز این نیست که مؤمنان باهم برادراند».

- تعاون، دوستی وولایت شان فقط با مسلمانان است.

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: ۷۱]. «مردان مؤمنان وزنان مؤمن بعضی شان دوستان بعضی دیگراند».

- همه بمثابهء یک جسد و یک روح می‌باشند:

«تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى». (صحیح مسلم)[۱]

ازنعمان بن بشیر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمنین در دوستی ومرحمت کردن وعطوفت با یکدیگر مانند یک جسد واحد می‌باشند که چون یک عضوی از آن بیمار شود، سایر اعضاء با بیدار خوابی وتب کردن با اوهمراهی وهمدردی می‌کنند».

- اهل ایمان هیچ نوع دوستی و ولاء و برادری با غیر مسلمان ندارند.

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«نمی‌یابی قومی را که به الله و روز آخرت ایمان دارند، باز دوستی کنند با کسانیکه دشمنی می‌کنند با الله ورسول وی، اگر چه پدران شان، برادران شان وقبیله آن‌ها باشند. این گروه کسانی‌اند که الله ایمان را در قلب‌های شان نوشته است (جای داده است) وایشان را با روحی ازجانب خود تأیید وتقویت کرده».

۱- روایت مسلم

از توضیحاتی که گذشت بخـوبی دانسـتیم کـه مسـلمانان از نگـاه عاطفـه، عملکـرد، احساس و موالات، تنها مرتبط با امت اسلامی می‌باشـند، نـژاد وملیـت عقیـدتی خـود را ازهمین ارتباط کسب نموده تمام قدرت وتوان خود را درهمین راه بکـار مـی‌گیرنـد، نـه براساس ارتباط قبیلوی، نژادی، وطنی وقومی و مرزی.

اصول و قواعد حکومت اسلامی

۱- مساوات:

مساوات در لغت به معنی: برابری در میان دوچیـز، یکسـانی، برابـری حـق ، تسـاوی حقوق وهمانند.

مفهوم مساوات از دیدگاه اسلام:

مساوات از دیدگاه اسلام عبارت است از: اجرای قانون بصـورت یکسـان وارزش بـه حقوق و مسؤولتی‌های هرانسان بدون درنظر داشت نژاد، مال و ثروت، مواقع جغرافیـائی وموقف اجتماعی آن.

اصل در اسلام:

مساوات یکی از پایه‌های اساسی نظام سیاسی اسلام است، اسلام همه مردم را در برابر قانون مساوی ویکسان قرار داده است، آنان را درحقـوق سیاسـی وغیـر سیاسـی یکسـان می‌داند، هیچ فضیلت و برتری برای عـرب برغیرعـرب، سـفید پوسـت برسـیاه پوسـت، ثروتمند برفقیر، زیبا رو بر زشت رو، درنظرنمی گیرد، وبدینوسیله اسلام تمـام نظـام‌هـای طبقاتی ونژاد گرائی وتفاوت قرار دادن در بین طبقات اجتماعی را درحقوق وواجباتی کـه به عهده دارند محوکرده وتمام امتیازات ناروا را باطل اعلام داشته می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم ما شما را ازمرد وزنی(بنام آدم وحواء) آفریده‌ایم وشمارا قبیله قبیله کرده‌ایم تاهمدیگر رابشناسید(وهمه خواهر وبرادر هم هستید وکسی برکسی دیگر برتـری نـدارد) بیگمان گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است».

اندک دقت نمائید، این آیه انسان‌ها را مورد خطاب قـرار مـی‌دهـد، نـه طبقـه وگـروه مخصوصی را، وآنان را دعوت می‌کند که اصل ومنشاء وپدر ومادر همه ایشان یکی است، وکسانی که از یک اصل بوجود آمده باشند سزاوار نیست که برخی از آنان بربعض دیگـر از جنبه نژادی ادعای برتری نمایند، وهرچند در نقاط مختلـف پراگنـده شـده، وازلحـاظ جنس ورنگ وزبان باهم اختلاف داشته باشند، به هیچ وجه این اختلافات عارضی باعـث از بین بردن رابطه برادری آنان نخواهد شد.

پیامبر اسلامﷺ درخطبهء تاریخی خود درحجـۀ الـوداع مـردم را از اسـارت: «خـون» «زبان» «رنگ» «قبیله» و «نژاد» آزاد ساخته به مساوات وعدالت دعوت داده فرمود:

«یا أیها الناس، ألا إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على أعجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا لِأحمر على أسود، ولا لِأسود على أحمرإلا بالتقوى».[1]

«ای مردم بدانید: خدای شما یکی است، وپدرتان یکی ، نه عرب برعجم برتری دارد، ونه عجم برعرب، نه سیاه پوست برگند مگون، ونـه گنـدمگون برسـیاه پوسـت مگـر بـه تقوی».

معیار ارزش و برتری در اسلام:

نه تنها اسلام، بلکه ملت‌ها وفرهنگ‌های دیگر نیز این ارزش وبرتـری افـراد را دارنـد. معیار ارزش وبرتری با تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت اسـت، وگـاه ارزش‌هـای کـاذب جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد.

اسلام ملاک احترام وشخصیت انسان‌ها را درصفات آتی می‌شمارد:

۱- مسنی احمد باسند صحیح

۱- تقوی:

قرآن کریم ارزش واقعی انسان را در تقوی وپرهیزگاری اوقرار داده می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾.

«گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است».

این تقوی وپرهیزگاری است که انسان در برابر دین، وظیفه وجامعه احساس مسؤلیت می‌کند.

واین تقوی است که انسان بوسیلهء آن در برابر شهوت ایستادگی کرده واو را به راستی ودرستی وعدالت پایبند می‌سازد.

۲- علم وتخصص:

از دیدگاه اسلام مقام علم وعالمان با جهل وجاهلان یکسان نیست، قرآن به عظمت علم، و برتری انسان به اساس علم اشاره نموده می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: ۹].

«بگو: آیا کسانیکه می‌دانند! باکسانیکه نمی‌دانند، یکسانند؟».

بخصوص علم قرآن:

«خيركم من تعلم القرآن وعلمه». «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد می‌گیرد، وبه دیگرام می‌آموزد».

۳- تعهد پاک، فداکاری وسابقه داری در دین:

دلیل این برتری آیهء ۱۰ سورهء حدید است که می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٠﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند [با دیگران] یکسان نیستند آنان از [حیث] درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعدا به انفاق و جهاد پرداخته‌اند و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

۴- ارزش‌های اخلاقی:

براساس حدیث صحیح که امام بخاری از عبدالله بن عمرو، روایت کرده پیامبرﷺ ارزش‌های اخلاقی را یکی از ملاک‌های شخصیت شمرده، فرموده است:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». «محبوب‌ترین شما نزد من با اخلاق‌ترین تان می‌باشد».

زندگی عملی پیامبرﷺ وخلفای راشدین نیز بیانگر این حقیقت است، در عصر نبوت انتخاب افراد برهمین اصول صورت می‌گرفت، انتخاب ابوبکر از جانب پیامبرﷺ به عوان خلیفه وجانشین وی بعد از وفات، از بزرگ‌ترین مصداق آنست.

وهم چنان ابوبکر صدیق معیارهای فوق را درنظر گرفته عمر بن خطاب را به عنوان مشاور ارشد، وپس از خود به عنوان خلیفه نامزد می‌کند.

خلیفهء دوم دو شورا داشت:

۱- شورای عالی که از قراء (دانشمندان علوم قرآنی) تشکیل یافته بود.

۲- شورای نخبگان، که اعضای این شورا اصحاب بدر، (نسبت فداکاری وسابقه داری شان دراسلام) بود.

مظاهر مساوات

۱- مساوات دراحکام شرعی:

اسلام مسلمانان را از هرنژاد، از هر رنگ، از هرمنطقه با تفاوت موقعیت‌های جغرافیای واجتماعی و با اختلاف وضع اقتصادی وسیاسی آن زیر پرچم واحدی جمع آوری نموده،

مکلف ساخته است که همگی خدای واحد را پرستش کنند، واز کتاب آسمانی واحد، وپیامبر واحد اطاعت برند.

در برابر تمام احکام شرعی همگی- صرف نظر از رنگ وقبیله و...- مکلفیت دارند، در وقت فرارسیدن نماز همگی باید این فریضهء الهی را ادا بکنند، ودر یک ماه ودر یک وقت همه روزه بگیرند.

از بزرگ‌ترین مظاهر این وحدت فریضهء حج، بخصوص در میدان عرفات است که مسلمانان از تمام نقاط جهان در این کنفرانس حضور یافته همه دریک نوع لباس وباسروپای برهنه- که شاهی برگدائی امتیازی ندارد- در نهایت خشوع وبا قلبی سرشار از صفا واخلاص در پیشگاه خدا راز ونیاز می‌کنند.

۲- وحدت ومساوات دراجرای قانون:

یکی از امتیازات شریعت وقانون اسلامی بر شریعت‌های قدیمه، مساوات در تطبیق قانون (مجازات) بدون استثناء وتفاوت می‌باشد، واین امر خود گواهی است برای عدالت شریعت اسلامی.

قبل از اسلام، نظام طبقاتی دربین رومیها معروف بود، چنانکه در قانونشان آمده بود:

«کسیکه بیوه زن درستکار یا دوشیزه ای را مورد تجاوز قرار دهد، اگر بیوه زن یا دوشیزه ازیک خانواده شریف ومحترم باشد، نصف ثروت متجاوز مصادره خواهد شد، واگر ازخانوادهء پست باشد، مجازاتش شلاق و تبعید است».

ولی اسلام در تطبیق قانون مجازات واجرای آن برمجرم مساوات قرار داده است و در بین کسی تفاوت وفرق قایل نشده است، ازحضرت عایشه همسر پیامبر خداﷺ روایت شده است «موضوع قطع دست زنی از قبیلهء مخزومی (فاطمه) که دزدی کرده بود، برای قریش خیلی مهم بود واز مجازات او بسیار ناراحت بودند، گفتند چه کسی جرأت دارد در این مورد پیش پیغمبرﷺ شفاعت کند، سپس گفتند هیچ کسی چنین جرأت را ندارد

مگر اسامه پسر زید که عزیز ومحبوب پیغمبر خدا است، اسامه با پیغمبر بحث کرد، پیغمبرﷺ فرمود:

«یا أسامه أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ، ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمْ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمْ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَايْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». بخاری ومسلم[1]

«ای اسامه، در بارهء اجرای حدی ازحدود خدا شفاعت می‌کنی و می‌خواهی اجرا نشود؟! سپس بلند شد و خطبه‌ای را خواند وفرمود: ملت‌های پیش از شما به خاطر این به هلاکت رسیدند که هرگاه یکی از اشراف دزدی می‌کرد او را رها می‌کردند، واگر یکنفر ضعیف دزدی می‌کرد اورا مجازات می‌نمودند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد».

می بینیم که پیغمبر ﷺ سوگند می‌خورد که مجازات شرعی را برهر کسی که باشد، اجرا می‌نماید هرچند بردخترش باشد، به راستی این حقیقتی است که هیچ شک و شبهه‌ای درآن نیست؛ چون هر وقت قانون در مورد قوی وضعیف به طور یکسان اجرا نشود، باعث تحریک وتشویق قوی برای تجاوز به حقوق ضعیف می‌شود، ضعیف مورد تجاوز قوی قرار می‌گیرد وقوی در امن وامان بسرخواهد برد، واین امر یکی از عوامل بی‌نظمی‌ها وهرج ومرج‌هائی است که اساس پیشرفت وتمدن را از بین می‌برد.

۳- مساوات در برخورد اجتماعی:

اسلام وحدت ومساوات را درهمهء ابعاد، از جمله امور اجتماعی، تأکید کرده، وتمام مظاهر تفرقه وپراگندگی ساخته وپرداختهء بشریت را باطل اعلام می‌نماید.

در حدیثی از ابوذر غفاری می‌خوانیم که: یکبار ابوذر با بردهء سیاهی اختلاف پیدا کرد، وابوذر نسبت به آن برده به عنوان توهین گفت: «ای پسر زن سیاه پوست». پیامبر ﷺ

۱- متفق علیه

عصبانی شد وابو ذر را مورد خطاب قرار داده فرمود: «إِنَّكَ إِمرَؤٌ فِيكَ جَاهِلية».[۱] «در تو تعصب جاهلیت وجود دارد».

پیامبر ﷺ با این سخنان خود مبدأ مساوات را تأیید وتثبیت نموده، هرنوع تعصب و تبعیض را از شعار جاهلیت شمرد.

۴- مساوات در مسئوولیت پذیری:

یکی از مظاهر مساوات در اسلام، وحدت ومساوات در مسؤولیت پذیری است، اسلام بر عهدهء هریکی - قدر توانش- کاری گذاشته ودر قبال آن اورا مسؤول می‌داند.

پیامبر ﷺ محدودهء کار ومسؤولیت هریک را تحدید نموده می‌فرماید:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».[۲]

«هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سئوال خواهد شد».

۱- متفق علیه

۲- روایت بخاری

۲- عدالت در اسلام

الف- مفهوم عدالت:

عدالت واژهء عربی است ضد ستم، جور وبیداد، به معنی: استقامت، دادگری، داوری به حق، میانه روی و توازن درکارها بدون تمایل به سمتِ زیاده روی وکوتاهی. عدل: امر متوسط میان افراط وتفریط راگویند.

تعبیر دیگری که قرآن از مفهوم عدالت دارد، واژهء «قسط» است، گرچند ازلحاظ لغوی تفاوتی میان عدالت وقسط وجود دارد، ولی در مفهوم عام که عبارت از: رعایت اعتدال درهمه چیز وهمه کار، وهرچیز را به جای خویش قراردادن است،باهم مساوی‌اند.

عدل وعدالت دراصطلاح فقهی: اجتناب کردن از گناهان کبیره، واصرار نکردن برگناهان صغیره، وانصراف از کارهای پست وخلاف مروت .

جایگاه عدالت در قرآن

۱- عدل محور نظام هستی:

عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی برمحور آن می‌گردد، آسمان‌ها و زمین وهمهء موجودات برعدالت برپاهستند: ﴿وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ۝٧ أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ۝٨ وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ ۝٩﴾ [الرحمن: ۷-۹].

«خداوند آسمان را برافراشت، قوانین وضوابطی راگذاشت تااینکه شماهم ازحد قوانین تجاوزنکنید، در وزن، داد گرانه رفتارکنید، وازترازو مکاهید».

در این آیات اشاره است به اینکه: اساس جهان برضوابط وقوانین حساب شدهء بسیار دقیقی که همان عدالت است، استوار بوده، جامعهءانسانی که گوشهء کوچکی از این عالم

پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد، و بدون عدل بـه حیـات سالم خود ادامه دهد.

عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هرچیزی در جای خود باشـد، بنـابراین هرگونـه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگـران بـرخلاف اصـل عـدالت است.

یک انسان سالم کسی است که دستگاه‌های بدن اوهر یک، کار خودش را بدون کـم و زیاد انجام دهد،

اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسـیرتجاوز گام نهاد، فورا آثاراختلال درتمام بدن نمایان می‌شود، وبیماری حتمی است.

کل جامعهء انسانی نیزهمانند بدن یک انسان اسـت کـه بـدون رعایـت اصـل عـدالت بیمارخواهد بود.

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌گوید: «إن الله يقيم الدولة العادلة وإن كانت كافـرة، ولا يقيم الظالمة وإن كانت مسلمة».

یعنی حکومت کافرعادل ادامه پیدامی کند، ولی حکومت مسلمان ظالم بقا ندارد.

۲- اقامهء عدالت یکی ازاهداف بعثت پیامبران:

خداوند متعال مراعـات عـدالت را در میـان مـردم ودر همـهء ابعـاد زنـدگی واجـب گردانیده، وآنرا یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران وفروفرستادن احکـام وتعـالیم الهـی معرفی می‌نماید:

﴿ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ...﴾ [الحدید: ۲۵].

«ما پیامبران خود را همراه با دلایل ومعجزات روشن (به میان مردم) روانه کردیم. و به آنان کتاب‌ها و موازین (شناسائی حق وعدالت) نازل فرمودیم تا مردم داد گرانه رفتار کنند».

این آیه با صراحت اعلام می‌دارد که یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران اقامهء عدل در میان مردم است، وبه سه چیز به عنوان مقدمهء اقامهءعدل اشاره می‌کند:

«بینات» به معنی دلایل روشن است، وشامل معجزات ودلایل عقلی حقانیت دعوت انبیا واخبار انبیای پیشین می‌شود.

«کتاب» اشاره به کتب آسمانی است وشامل بیان معارف وعقاید واحکام واخلاق است.

«میزان» به معنی قوانینی است که معیار سنجش نیکی‌ها از بدی‌ها، و ارزش‌ها از ضد ارزش‌ها وحق از باطل است.

تجهیز انبیای الهی با این سه نیرو به آن‌ها امکان می‌دهد که بتوانند انسان‌ها را برای اقامهء عدل بسیج کنند.

۳- عدالت شرط اساسی شهادت:

عدالت شرط اساسی پذیرش شهادت شاهد است؛ زیرا شهادت فرد غیرعادل مردود وغیرقابل پذیرش است. این شرط بخاطراینست که تمایل قلبی به یکی از دوطرف مانع شهادت به حق نگردد، و این عدالت است که او را به شهادت به حق وبرای رضای خدا وا می‌دارد. قرآن در مورد طلاق ورجوع عدالت را شرط شهادت قرار داده می‌فرماید: ﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَیۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ...﴾ [الطلاق: 2].

«دومرد عادل ازخودتان (مسلمانان) را شاهد بگیرید».

ودر مورد حفظ حقوق واموال مردم می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«ای مسلمانان! هنگامیکه مرگ یکی از شما فرا رسید در موقع وصیت دو نفر عـادل از میان خود تان را گواه گیرید...».

منظور از عدالت در شهادت اینست: صرفنظر از هر اعتبـار وامتیـازی از قبیـل: رنـگ، نژاد، ثروت، مقام، نسب و... در بین مردم، دادگرانه تنها بخاطرخدا بدون اندک‌تـرین میـل وانحراف، شهادت انجام یابد.

۴- داوری دادگرانه اساس حکومت وقضاوت دراسلام:

قرآن عدالت ودادگری را یکی از قوانین مهم اسلامی، و زیربنای جامعهء سالم انسـانی وپایهء اساسی دولت در اسلام اعم ازقضایی واجرائی قرارداده است:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: ۵۸].

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به اهـل آن بسـپارید، وهرگـاه در بـین مردم داوری کردید داد گرانه داوری نمایید».

این داوری داد گرانه که نص قرآنی به صورت مطلق بیـان فرمـوده اسـت، داوری داد گرانه ای است که درمیان جملگی مردمان انجام پذیرد، وهمگان را فرا گیرد، تنها دادگری مسلمانان در حق همدیگ نیست. بلکه دادگری حق هر انسانی است کـه واژهء «النـاس» براو اطلاق می‌گردد، واین واژه همهء انسان‌ها را دربر می‌گیرد، مؤمنان وکـافران، دوسـتان ودشمنان، سیاهان وسفیدان، عرب‌ها و غیرعرب‌ها.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: ۸].

«ای مؤمنان! داد گرانه بخاطر خدا گواهی دهید، ودشمنی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید، دادگری کنید که کوتاه‌ترین راه به پرهیزگاری است واز خـدا بترسـید کـه خدا از اعمال شما با خبر است».

آیهء فوق اقامه وگسترش عدل ودادگری راحتی در برابر دشمنان کینه توز اسـلام لازم می‌گرداند.

نمونهء ازاین دادگری به حق:

۱- هنگامیکه تعدادی ازمنافقان برپیکر نازیبای خـود لبـاس زیبـای ایمـان وتقـوی را پوشانده می‌خواستند که به نا روا شخصی یهودی را به دزدی متهم کنند، ودر واقع خود تهمت گران مرتکب دزدی شـده بودنـد، خداونـد در ایـن مـورد نـه آیـات ازسورهء نساء(١٠٤-١١٢) را نازل فرموده پیامبرﷺ را توصـیه مـی‌نمایـد کـه ایـن کتاب، این دین وشریعت برای اجرای اصول حق وعدالت آمده است، پـس نبایـد از خاینان حمایت نماید. (١٠:ص٦٢٠)

اگر اعتبارات زمین قاضی وحاکم می‌بود، واگر قوانین انسان‌ها ومعیارهای آنان مرجـع این برنامه می‌بود، سبب‌های بیشماری، وبهانه‌های فراوانی وجود داشت. مثلا همـین یـک سبب وبهانهء روشن وبزرگ بس بود که: متهم یک یهودی است. ویهودیـان چـه کسـانی بودند؟

۲- شاگردان مکتب قرآن ومدرسهء نبوت حقیقت این نصوص را به صـورت واقعـی درک نمودند، وبه این عدالت واقعیت بخشیدند، واز مثال‌های واقعی ونمونه‌هـای بارز آن در زمان خلیفه دوم داستان شهروند مسیحی مصری است کـه از فسـطاط مصر به حجاز به خاطر دفاع از حق خود این سفر طولانی ومشقت بار را متحمـل می‌شود.

در ایامیکه عمروبن العاص ؓ ازطرف عمرؓ والی وفرمانروای سرزمین مصـربود، در یکی از می‌دانهای شهر کـه مقرفرمـانروایی‌اش بـود مسـابقهء اسـپ دوانـی برگـزار شـد. سوارکاران ماهرمسیحی مصری ومسلمین عرب در این مسـابقه شـرکت کردنـد. یکـی از اسپ‌های که برای مسابقه به میدان آورده شده بود، اسپ اصیل فرزند عمروبن العاص بود

که به وسیلهء یکی ازسوارکاران عرب وارد میدان مسابقه شده بود؛ چون یکی از اسپ‌ها شباهتی زیادی با اسپ محمد بن عمرو داشت، درست در گرماگرم مسابقه از بقیهء اسپ‌ها سبقت گرفته، جلو می‌افتد، محمد بن عمرو به تصور اینکه اسپش برنده شده از فرط خوشحالی از جای برخواسته می‌گوید: «فرسی ورب الکعبه» یعنی قسم به پرورد گارکعبه این اسپ من است».

ولی همین که اسپ نزدیک می‌آید، معلوم می‌شود آن اسپ، اسپ یکی ازمسیحیان است وچشم محمد بن عمروخطا دیده است.

لذا از شدت شرمندگی وبرای فرونشاندن خشمش قبطی صاحب اسپ برندهء مسابقه را با تازیانه می‌زند و می‌گوید: بگیر این ضربت‌ها را از دست فرزند اشراف.

خبر این ما جرا به گوش عمروبن العاص می‌رسد، او به جای اینکه فرزندش را ادب کند واز قبطی عذر بخواهد، او را به زندان می‌افگند تامبادا به مدینه برود و به حضورحضرت عمر شکایت کند.

چون مدتی از این واقعه گذشت، عمروبن العاص تصور کرد که قضیه کهنه شده وقبطی اقدام نمی‌کند؛ لذا او را آزاد نمود ولی قبطی که از اعیان واشراف شهر بود نمی‌توانست زشتی این ضربت‌ها را که در انظار مردم خورده فراموش کند؛ لذا راه مدینه درپیش می‌گیرد وشکایتش را به حضور عمرﷺ عرض می‌نماید.

انس بن مالک راوی داستان می‌گوید: عمرﷺ شکایت قبطی را استماع نمود وسپس فرمود: «اینجا بمان». چندی نگذشت فهمیدیم که عمر ﷺ فرمان داده تاعمروبن العاص وفرزندش از مصر به مدینه آیند، چون دیدیم که ناگهان هردو آمدند.

عمرﷺ آن‌ها را به مجلس خلافت احضار وقبطی شاکی را نیز در آنجا حاضر فرمود، تا مجددا شکایتش را در حضور آن‌ها تکرار نماید.

چون محمد بن عمرو درحضور خلیفه به جرم خود اقرار نمود، آن حضرت تازیانه ای را که در دست داشت به دست قبطی داد وفرمود: این تو واین فرزند اشراف که تو را بـه تقصیر زد، اینک او را بادست خود با این تازیانه بزن وقصاصت را از او بگیر.

قبطی تازیانه را برداشت ودرحضورخلیفه واهل مجلس، محمد بن عمرو را زیرضربت تازیانه گرفت، عمرﷺ می‌فرمود: «بزن فرزند اشراف را» . سپس فرمـود: «بـزن بـر فـرق سرخود عمروبن العاص؛ چه فرزندش تورا بدین سبب زد که او در آنجا قرار دارد.

عمروبن العاص عرض کرد: یاامیرالمؤمنین! عفوبفرما؛ حقش راگرفتی ووجـدانت را از این بابت راحت فرمودی.

قبطی نیزعرض کرد یا امیرالمؤمنین! کسی را که مرازده بـود، زدم. عمـرﷺ فرمـود: بـه خدا قسم اگر این فرمانروا را می‌زدی تو را باز نمی‌داشتم تاآنکـه خـودت از زدنـش بـاز می‌اسـتادی، عمـر ﷺ پـس از آن رو بـه عمـرو بـن العـاص نمـوده آن سـخن تـاریخی وماندگارخود را می‌فرماید: «یا عمرو، متی استعبدتم الناس، وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً؟».

ای عمرو! ازچه وقت مردمی را که مادرشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌انـد، بـر بردگـی گرفته‌اید؟».

این است عدالتی که قرآن از پیروان خود می‌خواهد، می‌بینیم عمر بن خطـاب دسـتور می‌دهد که از محمد بن عمرو بن عاص، فرد عرب و مسلمان پسـرحاکم ، والـی و فـاتح مصر، به خاطرضرب وشتم شهروند مسیحی مصری قصاص گرفته شود،؟!

۵- عدالت راه تقوی:

عدالت مانند توحید در تمام اصول و فروع اسـلام اعـم از مسـایل عقیـدتی ، علمـی، فردی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی ریشه دوانـده، وهـیچ یـک از آن‌هـا را خـالی از روح عدالت نخواهیم یافت ؛ بنابراین جای تعجب نیست که قرآن عدالت را نزدیـک‌تـرین راه به تقوی وپرهیزگاری معرفی می‌کند:

﴿ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: ٨].

«دادگری کنید که کوتاه‌ترین راه به تقوی، و بهترین وسیله برای دوری از خشـم خـدا است».

مظاهر عدالت

خداوند عدالت را حلقهء ارتباط میان همهء تعـالیم ورهنمودهـای دعـوتی واصـلاحی رسالت رسول خدا در تمام ابعاد زندگی بشر قرار داده و بـه اجـرای آن فرمـان اکیـد داده است:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾ [النحل: ۹۰].

«خداوند به دادگری ونیکی دستور می‌دهد...».

﴿وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُۖ﴾ [الشوری: ۱۵].

«و به من دستور داده شده تا در میان شما داد گری کنم».

عدالت در قرآن صورت‌ها و مظاهر مختلفی دارد، مانند عدالت در گفتـار، عـدالت در معاملات، عدالت در امورخاص، عدالت در قضاوت حتی در برابر دشمنان و.....

عدالت در معاملات:

قرآن روند معـاملات ومبـادلات بازرگـانی را بـه عقیـده ربـط و پیونـد داده، عـدالت ودادگری را در آن لازم می‌گرداند؛ چراکه معاملات در این آیـین ارتبـاط محکـم وپیونـد استواری با عقیده دارد، بر خلاف نظام‌های جاهلیت که در میان عقیـده، عبـادات، قـوانین ومعاملات فرق گذاشته و آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌دانند.

در مورد مبادلات بازرگانی چنین می‌خوانیم: ﴿وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«پیمانه وترازورا به تمام وکمال ودادگرانه مراعات کنید، نه کم وزیاد بدهید، ونـه کـم وزیاد دریافت کنید».

ودربارهء کتابت ونوشتن معاملات، عدالت را شرط قرارداده می‌فرماید:

﴿وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«باید نویسنده‌ای دادگرانه آن وام را بنویسید».

عدالت در کتابت اینکه: طبق حقیقت بنویسید، وجانب هیچ یـک از طـرفین را نگیـرد، وبرمتنی که دیکته می‌شود، چیزی نیفزاید، وازآن چیزی نکاهد.

وهمچنین عدالت در شهادت را واجب گردانیده است، عدالت در آن بـه معنـای ادای شهادت بدون زیادت وکمی ، وبدون تحریف وتبدیل آن است:

﴿وَلَا تَكۡتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَۚ وَمَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨٣﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«از دادن شهادت به صورت واقعی آن کتمان نکنید، وهـرکس اورا کتمـان کنـد دل او بیمار است».

عدالت در امورخانوادگی:

الف- عدالت در بارهء همسران:

قرآن کریم همانگونه که به طور عام وهمه جانبه به اجرای عدالت دستور داده، ودر امورخاص وخانوادگی نیز در مورد مراعات آن سفارش داده است. چنانچه در مورد تعدد زوجات مراعات عدالت را شرط اساسی مشروعیت آن قرارداده می‌فرماید: ﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً﴾ [النساء: ۳].

«اگرنگران هستید که عدالت را برپا کرده نمی‌توانید، به یک همسر اکتفاکنید».

منظور از عدالت در باره‌ءهمسران رعایت دادگری در امور زندگی است، از قبیل دادگری در نفقه، تقسیم اوقات هم خوابگی، توجه، ودیگرمسایل زندگی که انسان توانائی آن را دارد.

این عدالت شامل محبت قلبی وعلاقه‌ء درونی انسان نمی‌باشد؛ زیرا تمایل قلبی وعلاقه‌ء بیشتر درونی به یکی از آن‌ها موضوع طبیعی است که خارج از قدرت انسان می‌باشد: ﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ﴾ [النساء: ۱۲۹].

«شما نمی‌توانید از نظر محبت میان زنان دادگری کامل برقرارکنید، هرچند که رغبت وعلاقه به دادگری داشته باشید».

ب- مساوات میان فرزندان:

اسلام پدر ومادر را در برابر فرزندان خود مسئوول می‌داند که باید در مقابل فرزندان شان احساس مسؤولیت نموده، عدالت ودادگری را در میان آن‌ها رعایت نمایند، ونباید یکی را بر دیگری برتری دهند:

امام بخاری ازصحابی جلیل نعمان بن بشیر روایت نموده که پیامبرﷺ فرموده است: «اتقوالله، واعدلوابين أولادكم». «ازخدا بترسید، ودر میان فرزندان تان عدالت ومساوات برقرار کنید».

عدالت در گفتار:

قرآن به پیروان خود دستور می‌دهد که در گفتارشان نیز عدالت را رعایت کنند:

﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰۖ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«هنگامیکه سخن می‌گویید: دادگری کنید، گرچند کسی که سخن به نفع یا به زیان اوگفته می‌شود ازخویشاوندان تان باشد».

یعنی هنگام داوری باشهادت وباهر مورد دیگری که سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید، باید سخن حق بگویید، دادگرانه رفتار کنید، در کردار وگفتار از حق جانبداری نمایید، نباید حق وحقوق بیگانگان را فدای حق وحقوق نزدیکان نمود.

قرآن عدالت در شهادت را– که از واضح‌ترین مصداق عدالت درگفتار است – چنین توضیح می‌دهد:

﴿۞يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان! داد گرانه بخاطر خدا گواهی دهید ،هر چند که شهادت تان به زیان خود تان، پدر ومادر و خویشاوندان تان باشد،کسیکه به زیان او شهادت داده می‌شود دارا ویا نا دار باشد، خداوند به مصلحت آن دو آ گاه تر از شما است، پس از هوا وهوس پیروی نکنید که از حق منحرف می‌گردید، واگر زبان از شهادت به حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید خداوند از آنچه می‌کنید آ گاه است».

این است عدالت در شهادت که قرآن میخواهد، نه ملاحظهء ثروت ثروتمندان ونه فقر فقیران مانع اجرای آن می‌گردد، بلکه حتی منافع خویش وبستگان خویش را بـه خاطر اجرای آن نادیده می‌گیرد.

فرق عدالت با مساوات:

عده‌ای واژهء «مساوات» و یا «تساوی» را شبیه و ردیف عدالت می‌دانند، ولی در واقع در میان این دو واژه تفاوتی وجود دارد؛ زیرا مساوات مطلق برابری راگفته می‌شود– اعم از اینکه در میان اشیای متجانس بوده باشد ویا متغایر–. وعدالت تنها برابری در میان اشیای هم جنس را دربر می‌گیرد.

مساوات همه وقت ودرهمه موارد دادگری نیست، هیچگاه انسان زحمت کش وتلاش گر با شخص کسول وتنبل یکسان نمی‌باشد.

افراد صادق، وفا دار وامانت کار را با افراد خاین وفریب کار، ازلحـاظ ارزش وپـاداش یکسان دانستن عین ظلم وبی عدالتی است.

قرآن کریم بدین تفاوت اشاره نموده، مقایسه ای درمیان مؤمن نیکوکار با کـافر بـدکار برقرار نموده ومساوات در میان این هردو را دور از عدالت شمرده می‌فرماید:

﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٦﴾ [القلم: ٣٥-٣٦].

«آیامؤمنان فرمـان بـردار را همچـون گنهگـاران یکسـان مـی‌شـماریم، چـه شـده بـه شماچگونه قضاوت می‌کنید».

بطورمثال: اسلام برای هریک از مرد و زن حقوقی قایل شده که ایـن حقـوق عادلانـه ودادگرانه متناسب با طبیعت وساختار فزیکی آن‌ها است.

ولی حقوق مرد و زن درهمه موارد مساویانه نیست، ونه مساوات در میـان مـرد و زن در همه امور عدالت است. همانگونه که مکلف ساختن زن به کارهای شاقه وطاقت فرسا ومسؤولیت‌های سنگین، نه عدالت است ونه باطبیعت لطیف آن سازگار می‌باشد.

برعکس سپردن کارهای حضانت وتربیت فرزندان و...- کـه رمـز موفقیـت‌هـای ایـن کارها نهفته به موهبه‌های عاطفی می‌باشد- به مردان، وسلب آن از زنان مبارزه با فطرت و بی‌عدالتی محسوب می‌گردد.

بنابراین شعار «حق تساوی مرد وزن» که از اصول دموکراسی بشـمار مـی‌رود، وهـوا دارن دموکراسی زمزمه میکنند، وتعـدادی هـم- آگاهانـه ویـاغیر آگاهانـه- آن را توجیـه وصبغهء سازگاری با شریعت را می‌دهند، این شعار با اصول اسـلام متضـاد و بانصـوص صریح وصحیح شرعی منافات دارد؛ زیرا حقوق مـرد وزن در اسـلام عادلانـه ودادگرانـه است، نه مساویانه.

ودر مواردی چون: شهادت، میراث، امامت، زعامت، قوّامیت، حق طلاق، حق رجوع از طلاق، مکلفیت جهاد وجمعه و... حق مرد بازن یکسان نیست، ولی این تفاوت‌ها متناسب باطبیعت هریک از آن‌ها بوده عین عدالت است.

۳- شوری

معنی شورا:

«شورا» و «مشاوره» وا ژهء عربی است به معنـی: ابـراز رأی، نظرخـواهی، مشـوره و رایزنی با یکدیگر.

شورا از دیدگاه اسلام عبارت است از: تبادل آرا ونظریات غرض تشخیص رأی مفیـد وسازنده در موردی از موارد، ومشورت ورا یزنی با دانشمندان دینی، ومتخصصان امور در مسایلی که دلیل صریح وجود ندارد.

فواید شورا:

۱- نجات از لغزش واشتباه:

شورا زمینه ساز جلوهء حق وحقیقت، ورشد استعدادها است؛ زیرا مردمی که کارهـای مهم خود را با مشورت وصلاح اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند وصاحب نظران آن‌هـا بـه مشورت می‌نشینند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند. به عکس افرادیکه: گرفتار اسـتبداد رأی هستند وخود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند- هـر چنـد از نظـر فکـری فـوق العـاده باشند- غالباً گرفتار اشتباهات خطرناک ودردناکی می‌شوند.

از این گذشته استبداد رأی، شخصیت را در تودهء مردم مـی‌کشـد، وافکـار را متوقـف می‌سازد، واستعدادهای آماده را نابود می‌کند، وبه ایـن ترتیـب بـزر گتـرین سـرمایه‌هـای انسانی یک ملت از دست می‌رود.

۲- پاسداری از منزلت فکری افراد:

اصل شورا درحقیقت پاسداری از منزلت فکری افراد، وحق طبیعی جامعه در اداره‌ء امور ومبارزه با استبداد وخود کامگی است.

۳- احساس مسؤولیت افراد در مقابل جامعه :

در صورت تطبیق قانون شورای اسلامی، هر فردی از افراد جامعه خود را عنصر مؤثر جامعه پنداشته ودر برابر آن احساس مسؤولیت می‌نماید، وحمایت آن را وجیبه‌ء دینی واجتماعی خود می‌داند.

۴- توزیع مسؤولیت برعهده‌ء همه افراد :

کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند ومعمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد، واگر احیاناً مواجه باشکست گردد، زبان اعتراض وملامت وشماتت مردم براو بسته است، زیرا کسی به نتیجه‌ء کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دلسوزی وغمخواری نیز می‌کند.

۵- تشخیص اشخاص مخلص:

یکی دیگر از فواید مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد ومیزان دوستی ودشمنی آن‌ها را باخود درک خواهد کرد، واین شناسایی راه را برای پیروزی او هموارمی کند .

اهمیت شورا در اسلام:

شورا یکی ازبرنامه‌های مؤکد اسلام در امور اجتماعی وحکومتی است که اسلام آن را در امور اجتماعی وآنچه به سرنوشت جامعه مربوط است، وجنبهء اجرایی قوانین الهی ومصالح جامعهء اسلامی را دارد- نه جنبهء قانونگزاری- درهمچو مسایل اصل شورا را با دقت واهمیت خاصی مطرح کرده حتی در قرآن یکی از سوره‌ها به عنوان «سورة الشورا» نامگزاری گردیده است؛ زیرا تنها سوره ای است که شورا ومشورت را به عنوان یکی ازخصوصیات مؤمنان حقیقی قرار داده است.

پیامبراسلام ﷺ با آنکه از وحی آسمانی الهام می‌گرفت، واز سوی دیگر فکر نیرومندی داشت که نیاز آن به مشوره کمتر احساس می‌شد، با وصف این برای آنکه مسلمانان را به اهمیت شورا متوجه ساخته ونیروی فکری واندیشهء شان را پرورش داده باشد، مجلس شورا تشکیل می‌داد، وبه نظراصحاب ویاران خود ارزش خاصی قایل بود.

آیه ۱۵۹ سوره آل عمران: ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ «ودرکارها با آنان مشورت ورایزنی کن».

این نص قطعی وجزمی اصل شورا را درکارهای اجتماعی ونظام حکومت بنیان می‌گذارد، حتی در آن زمانی که نظام حکومت به دست پیامبرﷺ هم باشد، چنین اصلی باید رعایت شود.

ودرسورهء شورا هنگام بیان اوصاف برجستهء مؤمنان راستین اصل شورا را در ردیف ایمان به خدا ونماز قرار داده می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: ۳۸].

«مؤمنان راستین کسانی‌اند که دعوت پروردگار شان را پاسخ می‌گویند، ونماز را چنانکه باید میخوانند، وکارشان به شیوهء رایزنی وبرپایهء مشورت با یکدیگر است».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که کار شورا در زندگی مسمانان ژرف تر ومهم تر از این است که سیستم اسلامی فقط یک نظام سیاسی باشد و بس. چه شورا قالب اساسی وپیکرهء اصلی جملگی گروه مسلمانان است. کار وبـار گروهـی ایشـان برشـورا اسـتوار وپایدار می گردد، آن گاه از گروه به دولت سرایت می کند، یعنی مسلمانان هم گروه وهـم دولت ایشان به پایهء شورا استوار وبر قرار می گردد.

وهمچنان درسنت نبوی به خصوص سیرت عملی پیامبر ﷺ وخلفـای راشـدین اصـل شورا با اهمیت خاصی تلقی شده است.

جایگاه شورا در احادیث وسیرت نبوی:

شورا در احادیث نبوی- چه احادیث قولی وچه سیرت عملی پیامبرﷺ - اهمیت فـوق العاده وجایگاه ویژه‌ای دارد. در این زمینه امام ترمذی روایتی را از ابوهریره نقل کرده کـه بیانگر اهمیت شورا در نزد پیامبرﷺ است: «ما رأيت أحداً أكثر مشورةً لأصحابه من رسول الله ﷺ».

«هیچ یکی را ندیدم که مانند پیامبر ﷺ با اصحاب ویاران خود بسیار مشورت کند».

ودرمورد مشورت در امور سیاست و زعامت، امام بخاری چنین روایت نموده است:

«مَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايَعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ تَغِرَّةً أَنْ يُقْتَلَا». (صحيح البخاری)

«کسی با مردی بدون مشورهء مسلمانان بیعت نماید، نبایـد از او ونـه ازشخصـیکه بـا اوبیعت شده اطاعت صورت گیرد، تا مبادا این کار موجب قتل آن هردو نگردد».

وهم چنان از سیرت عملی پیامبرﷺ استفاده می‌شود که او در مواردی که حکم خاصی ازسوی خداوند نازل نمی‌شد، ازقبیل مسایل جنگی و.. مشورت می‌کرد، وبه نظر اصحاب احترام داشته ورأی معقول ومنطقی آنان را مورد اجراء قرار می‌داد.

مشاورهء پیامبر ﷺ در مورد تعیین نقطهء اردوگاه مسلمانان در میدان بدر، وپذیرفتن پیشنهاد حباب بن منذر وعملی کردن به آن، و مشاورهء وی با ابوبکر صدیق وعمر فاروق دربارهء اسیران بدر، وتمایل پیامبر ﷺ به رأی ابوبکر و .. را می‌توان از مثال‌های این اصل اسلامی شمرد.

ودرجنگ احد در مورد ماندن درمدینه یا بیرون رفتن وجنگیدن در خارج مدینه با مسلمانان مشورت کرد، وترجیح دادند که در خارج از شهر با دشمن مقابله کنند، بدین منظور به بیرون شهر رفت.

ودرغزوهء خندق پیامبر ﷺ با یاران خود در چگونگی نبرد با سپاه احزاب مشاوره نمود، سلمان فارسی نظر داد که در اطراف مدینه خندق کنده شود، چون نظر او در این مورد سازنده ومنطقی بود، مورد قبول پیامبر ﷺ واقع شد، وبدان عمل کرد.

جایگاه شورا در سیرت خلفای راشدین:

مطالعهء سیرت خلفای راشدین که عصر آن‌ها به شهادت پیامبر ﷺ بهترین ادوار تاریخی، وراه وروش آنان لازم الاتباع برای امت اسلامی است، نشان می‌دهد که خلفای راشدین به ویژه ابوبکر صدیق به عنوان خلیفه ورهبر مسمانان اهمیت خاصی به شورا قایل بود. امام بخاری راجع به اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین چنین نقل می‌کند:

«وكانت الأ ئمة بعد النبى ﷺ يستشيرون الأمناء من أهل العلم فى الأمور المباحة، ليأخذوا بأسهلها، فإذا وضح الكتاب والسنة لم يتعدوه إلى غيره».

«خلفا وزمامداران مسلمانان پس از پیامبر ﷺ با علما ودانشمندان معتمد در مورد مسایلی که حکم شرعی در آن وجود نمی‌داشت، مشورت می‌کردند، تا آنچه سهل وآسان و به مصالح جامعه می‌بود،بگیرند، وعملی کنند، درصورتیکه حکم آن از کتاب و یاسنت دانسته می‌شد، در تلاش حکم آن از طریق شورا نمی‌شدند واز آن حکم تجاوز نمی‌کردند».

ازین روایت اهمیت شورا نزد خلفای راشدین وهم مورد ومحدودهء آن وهم شروط اهل شورا دانسته می‌شود.

مشاورهء خلیفه اول با عمر ﷺ در مورد چگونگی برخورد با مانعین زکات، وپیشنهاد جمع کردن قرآن از صحیفه‌های مختلف در یک نسخه از سوی عمر ﷺ برای ابوبکر، وپس از تبادلهء نظر وبررسی آن، پذیرش این پیشنهاد از سوی ابوبکر، وهمچنان مشاورهء ابوبکر صدیق با عبدالرحمن بن عوف در بارهء استخلاف عمر نشان دهندهء اهمیت این برنامهء اسلامی در عهد خلافت صدیق است.

واماخلیفهء دوم عمرفاروق ﷺ بیش از همه به این دستور اسلامی ارج می‌گذاشت، و با اصحاب کرام مشورت می‌کرد.

در زمان خلافت وی بصورت سازمان یافته دو مجلس شورا وجود داشت که یکی آن ا زنخبه‌ترین اصحاب پیامبرﷺ وپیشتازان اسلام که اهل بدراند ، تشکیل یافته، واعضای مجلس دوم را قاریان قرآن- اعم ازجوانان و بزرگ سالان- تشکیل می‌داد. در این زمینه امام بخاری روایتی نقل کرده که باهم می‌خوانیم: «وكان القراء أصحاب مشورة عمر كهولا كانوا أوشبانا».

«اعضای مجلس شورای عمر را قاریان قرآن- چه جوانان وچه بزرگ سالان- تشکیل می‌دادند».

۴- شرایط مشاورین:

۱- اسلام:

از دیدگاه اسلام هرشخصی نمی‌تواند عضویت شورای اسلامی را کسب نماید، بلکه عضو این شورا باید دارای صفات ویژه‌ای باشد که اورا صالح برای این کار بکند، ودر رأس آن صفات مسلمان بودن است.

حضور وشرکت کافر- گرچند تبعهء کشور اسلامی بوده باشد- در مجلس شورا نه تنها با روح اسلام، بلکه با نصوص شرعی منافات دارد؛ زیرا امانت داری وخیر خواه بودن مشاور از شرایط اساسی شورا است، وقرآن کافران را دشمن اسلام ودشمن خدا معرفی می‌نماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: ١].

«ای مؤمنان! دشمنان من ودشمنان خودرا دوست نگیرید».

همان گونه که آیهء ۱۱۹ سورهء آل عمران گماشتن کفار را درکارهای مهم از جمله مشاور ورازدار گرفتن آن‌ها را حرام قرار داده است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ﴾ [آل عمران: ١١٨].

«ای مؤمنان کافران وبیگانگان را محرم اسرار خود قرار ندهید».

از روایت‌های: «إذا استشار أحدكم أخاه .....» و «من استشار أخاه ....» و... نیز لزوم شرط ایمان در مشاوره دانسته می‌شود؛ چون منظور از اخوت در این احادیث اخوت اسلامی است. واز دیدگاه اسلام کافر را نمی‌توان برادر مسلمانان خواند: ﴿ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾ [الحجرات: ١٠].

تعمق وتأمل در مجالس شورای پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نیز نشان می‌دهد که هیچ گاه هیچ کافری در مجالس شورای آن‌ها عضویت نداشته است.

بلکه اسلام قانونی به عنوان «عهد» و «ذمه» دارد که تمام مصالح اقلیت کفار درآن درنظر گرفته شده است.

از احادیث قولی وفعلی پیامبر ﷺ وعملکرد خلفای راشدین علاوه بر مسلمان بودن مشاور شرایط دیگری ازقبیل: هوشمندی، تجربه، پرهیزگاری، علم، امانت داری وخیرخواه بودن مشاور اسلامی نیز دانسته می‌شود.

۲- امانت داری:

شخص مشاور باید «امین» بوده باشد، تاحق امانت را رعایت کـرده، آنچـه را خیـر و صلاح تشخیص می‌دهد، ارائه نماید، دلیل این شرط حدیث آتی است:

«الدين النصيحة، قلنا لمن؟ قال:لله ولكتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم».

«نصیحت وخیر اندیشی اصل واساس دین است. گفتیم: برای که باید نصیحت نمود؟ فرمود: برای الله، کتاب وی، پیامبر وی وبرای همهء مسلمانان».

وهم چنان روایت امام بخاری– که قبلاً گذشت- در مورد شرط قرار دادن امانت داری، علم وتخصص مشاور صراحت دارد: «وكانت الأ ئمة بعد النبي ﷺ يستشيرون الأمناء من أهل العلم فى الأمور المباحة...».

۳- علم و بصیرت:

اعضای مجلس شورا باید افراد هوشمند ودانشمند بوده باشند، نه افراد جاهل، دراین مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٌ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء: ۸۳].

«وهنگامی که (خبری یا) کاری کـه موجـب امـن و تـرس (از قبیـل قـوت وضـعف، وپیروزی وشکست و ..) به آنان می‌رسد آن را سریعاً دربین مردم پخش وشایع مـی‌کننـد، اگرآنها چنین سخنان را به پیغمبر وفرماندهان خود واگذار می‌کردند (وخبرهـا را تنهـا بـه مسئوولان امر گزارش می‌دادند) وتنهـا کسـانی کـه اهـل حـل وعقـد هسـتند ازآن خبـر می‌شدند، آنچه که می‌بایست ولازم بود ازاین خبراستفاده ودرک می‌کردند(واین امر به نفع مسلمانان تمام می‌شد)».

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌فرماید تا درمسایل مهم به مسؤولین وسران عـالم وکـاردان مملکت مراجعه نمایند ومشورت وتصمیم گیری را حق علما وصاحب نظـران مـی‌دانـد؛ بنابراین علما ودانشمندان واهل بصیرتی که آشنائی به امور دارند به مشورت سزاوارترند:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: ۹].
«بگو آیا یکسانند کسانی که دانا واهل علمند با کسانی که نادان وجاهلند؟».

۴- شجاعت وخرد مندی:

ازسیرت پیامبر ﷺ وخلفای راشدین- بخصوص نحوهء انتخاب اعضای شورای نخبگان، شورای عالی وشورای شش نفری غرض تعیین خلیفهء بعدی از جانب عمر واز دلایلی که در بالا ارائه گردید، بخوبی استفاده می‌شود که افراد جاهل، راحمق وترسو نمی‌توانند اعضای شورا – به ویژه درکارهای مهم- بوده باشند؛ زیرا مشاور احمق، حقایق را درنظر انسان دگرگون می‌سازد گرچند نیت خیراندیشی را هم داشته باشد. ومشاور ترسو مانع ازاقدام به موقع وقاطعیت درا مور می‌گردد.

کیفیت شورا:

اسلام رعایت نظام شورایی را – در مواردی که نص شرعی وجود ندارد- برمسلمانان واجب گردانیده است که براساس حریت وآزادی کامل در چنین مسایل اظهار رأی نمایند.

اما شکل شورا، تعداد مشاوران، نحوهء تدویر وزمان شورا ووسیله ای که شورا بدان تحقیق می‌پذیرد، امری است که بحث وگفتگو در آن باقی است.

قرآن و رسول خدا سیستم ونظام خاصی را در این موارد معین ننمودند؛ زیرا روش ونظام مشورتی موضوعی است که با توجه به تغییر نسل‌ها و پیشرفت بشری وتحولات زمان ومکان وتفاوت امکانات دچار دگرگونی می‌شود.

واین عدم تعیین سیستم خاص برای آن در اثر فراموشی نبوده، بلکه دقیقاً در راستای خیر ومصلحت مردم وایجاد فضای گسترده برای برگزیدن بهترین دست آوردهای تلاش فکری وتجربی پختهء بشری است.

مقایسهء شورا با مجلس قانونگزاری

اصولاً مقایسه درمیان اموری می‌باشد که نوعی باهم شباهت داشته، ودر مواردی هم اختلاف وتفاوت وجود داشته باشد؛ تا با اجرای مقارنه ومقایسه وجوه مشترک وتفاوت‌های آن دو شبیه تفکیک گردد.

اما در میان این دو نوع مجالس هیچ شباهتی جز شباهت شکلی وجود ندارد، ولی ما برای اینکه روشن گردد که شورای اسلامی از هیچ لحاظ نه در اصل واساس، ونه از لحاظ هدف ومورد با پارلمان درنظام‌های دموکراسی سازگار نیست، ونه شرایط مشاوران اسلامی به اعضای پارلمان منطبق است، به این مقایسه می‌پردازیم:

۱- محدودهء شورا:

از دیدگاه اسلام تقنین (قانونگزاری) از آن خدا است، بلکه مسألهء تقنین یکی از شؤون توحید است که جز خداوند واحد قهار هیچ کسی نه فرد ونه هیأت حق تشریع وقانونگزاری را ندارد.

و به رسمیت شناختن هرنظام وقانونی غیر قانون خدا جاهلیت، شرک وگمراهی محسوب می‌شود: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ [المائدة: 50] «آیا جویای حکم جاهلیتی ناشی ازهوا وهوس هستند؟».

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤].

«وکسیکه بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند، او وامثال اوکافرند».

با توجه به این اصل اسلامی وظیفه ومسؤولیت مجلس شورای اسلامی تشریع وقانونگزاری نیست، بلکه شورا در اسلام در مسایلی است که حکم خاصی در مورد ازسوی خداوند نازل نشده باشد. اما در مسایلیکه نص شرعی وجود دارد، پیروی بی‌قید وشرط حکم شارع لازم وفرض است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٣٦].

«هیچ مرد وزن مؤمن در برابر کاریکه خداوند و پیامبرش داوری کرده باشد، اختیاری ازخود درآن ندارند».

کار اصلی مجلس شورای اسلامی- که باید اکثریت مجلس را علما وفقهای برجسته تشکیل دهند- طرز اجرای دستورات، ونحوهء پیاده کردن احکام وحل مشکلات وموضوعات پیچیدهء مورد نیاز جامعهء اسلامی در امور داخلی وذات البینی وامور خارجی در چارچوب ضوابط وقواعد کلی اسلام، استخراج واستنباط احکام آن موضوعات ا زقواعد کلی، وتطبیق قواعد برمصادیق آنست.

بنابراین شورا در اسلام در محدودهء موضوعات وطرز اجرای قانون است، نه در قانونگزاری.

درسیرت پیامبرﷺ ویاران گرامیش خواندیم که آن‌ها هیچ وقت درقانونگزاری مشورت نمی‌کردند، وتنها در طرز اجرای قانون نظرمسلمانان را میخواستند؛ لذا هنگامیکه پیامبرﷺ پیشنهادی را طرح می‌کرد، مسلمانان نخست سوال می‌کردند که آیا این حکم الهی است که قابل اظهار رأی نباشد، ویامربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد، اگر از قبیل دوم می‌بود، اظهار نظر می‌کردند، واگر از قبیل اول می‌بود، تسلیم می‌شدند.

و در روایت بخاری خواندیم: «فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ أَوْ السُّنَّةُ لَمْ يَتَعَدَّوْهُ إِلَى غَيْرِهِ».

«در صورت بودن حکم قرآن وسنت از آن تجاوز نمی‌کردند».

مورد شورای خلفای راشدین در مسایلی بود که نص شرعی نباشد، مسایلی که حکم آن از نصوص قرآن وحدیث معلوم می‌بود، هیچ گاه مورد شورا قرار نمیگرفت.

واما پارلمان درنظام دموکراسی عبارات از «قوهء مقننه» و «مجلس قانونگزاری» است که از وظایف مهم آن تصویب، تعدیل یا لغوقوانین وفرامین تقنینی به اساس اکثریت محوری است.

وبه همین دلیل در این مجالس قوانین زشت واحمقانه ای مانند: مجاز بودن همجـنس گرائی، وبه رسمیت شناختن عقد ازدواج درمیان دوفرد مذکر، ومشروعیت جنگ در برابر کشور وملتی که از اوامـر طـاغوتی اسـتکبار جهـانی سـرپیچی مـی‌کننـد و .. .. تصـویب می‌گردد.

۲- هدف شورا:

در شورای اسلامی هدف خواست خداوند واصول شناخته شدهٔ اسلام، وتأمین نیازها برای حل مشکلات، وپیشبرد امور جامعهٔ اسلامی در تمام زمینه‌های مثبت در چارچوبهٔ تعلیمات اسلام است.

در حالیکـــه هـــدف در مجـــالس قـــانونگزاری دموکراســـی(پارلمان) دنبالـــه روی ازخواسته‌های مردم است، خواه این خواسته‌ها انحرافی وموجب انحطاط جامعه و یامثبت وسازنده باشد.

۳- اکثریت محوری:

معیار در پارلمان ومجالس قانونگزاری سیسـتم غربـی رأی اکثریـت اسـت، وتصـمیم گیری‌های این مجالس روی اکثریت استوار است، گر چند این خواسته‌ها انحرافـی وضـد اخلاقی هم بوده باشد.

بنابراین میبنیم ظلم وانحرافات از طریق تصویب این مجالس شـکل قـانونی بـه خـود می‌گیرد. مثلاً هم جنس بازی در انگلستان – که از بزرگ‌ترین علمبـرداران دموکراسـی در جهان است– قانونی می‌شود، سقط جنین ومفاسد دیگر در بسیاری از کشورهای غربی به حکم قانون مجاز می‌گردد، حد زنا در کشور اسلامی پاکستان به اساس خواستار اکثریـت اعضای پارلمان لغو اعلام می‌گردد. ودرکشور اسلامی مصر، زن همچون مرد از حق طلاق برخوردار می‌شود.

و در ایران با اینکه زمام دولت بدست روحانیان است، حق میراث زن با مرد به اکثریت آرا یکسان تصویب می‌گردد.

این همه مفاسد از برکت دموکراسی ومجالس قانون گزاری آن کشورها است که به محور اکثریت آرا میچرخد.

اما ازدید گاه اسلام اکثریت محوری مردود، ودر آیات متعددی مورد نکوهش قرار گرفته است:

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ﴾ [الأنعام: ١١٦].

«ا گر از بیشتر مردم پیروی کنی، تو را ازراه خدا دور می‌سازند».

هدف ومدار شورای اسلامی رسیدن به حق وحقیقت است؛ لذا هر رأی سالم، سازنده ومنطقی که موافق باروح اسلام وناظر به مصالح جامعه بوده باشد، مورد تأیید شورای اسلامی قرار می‌گیرد هر چند رأی اغلب اعضای مجلس برخلاف آن باشد.

مطالعهء سیرت پیامبر ﷺ وخلفای راشدین ودقت در شوراهای آن‌ها نشان می‌دهد که پیامبرﷺ ویاران گرامی او با تأسی از این اصل گاهی در برابر نظر مثبت ومعقول یک تن از اعضای مجلس هم تسلیم می‌شدند، وبرآن اعتماد می‌نمودند.

اعتماد پیامبر ﷺ به رأی حباب بن منذر درصحنهء بدر، وبه رأی سلمان فارسی در جنگ خندق، وهم چنان اعتماد ابوبکر صدیق رضي الله عنه به رأی عمر رضي الله عنه در گرد آوری قرآن در یک نسخه، و اعتماد وی به رأی عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه در بارهء استخلاف عمر و... از نمونه‌های بارز این اصل اسلامی است.

اسلام و سیکولاریزم

الف- معنی سیکولاریزم:

معنی درست کلمهء سیکولاریزم لا دینی، حق هجوم بر دیـن ومفـاهیم دینـی ، زدودن دین از واقعیت زندگی، وعدم دخالت دین درحکومت است.

ب- تأسیس وعوامل ایجاد این فکریه:

این دعوت برای اولین بار دراروپا شروع شد وتوسط تأثیر استعمار، تبشیر، کمونیسـتی به تمام اطراف جهان رسید.

عوامل زیادی قبل از انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹م وبعـد از آن، در گسـترش وتوسـعهء آن، ودر ظهور نظریات وافکارش وجود داشته است که آن عوامل و واقعـات بـه ترتیـب آتی رونما گردید:

۱- رجال دین (دین مسیحی):

رجال دین مسیحی زیر پرده اکلیروس، رهبانیت وعشای ربانی به طواغیت حرفوی سیاسی واستبدادگران تبدیل گردیده شروع به چک‌های مغفرت نمودند. دین برای اروپایی‌ها چیزی جز ظلمت، جهالت، استبداد، بی‌عدالتی وروگردانی از عمارت زمین نبود: ﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ﴾ [الحدید: ۲۷].

«رهبانیتی را که خودشان ایجاد کردند ما آن را بر ایشان لازم نکرده بودیم».

در طی این تجارب درحواس وافکار اروپا این امرمستقر گردید که «دین» همین است که دیدیم.

وبا این برداشت از دین متنفر گردیده وبعداً بر آن هجـوم آورده واز واقعیـت زنـدگی خود آن را کنار زدند، وبالآخره آنقدر پیشرفتند که ساحهء فعالیت «دیـن» را درمحـدودهء

تنگ مسایل شخصی وضمایر اشخاص محدودد ساختند. وآنهم درصورتیکه بعد از طرد شدن دین از زندگی بازهم - برای مردم - ضمیری باقی مانده باشد.

اروپا دین حقیقی عیسی ﷺ را که الله جل جلاله نازل کرده بود هیچگاهی نشناخته وپیروی آن نبوده است، بلکه آنچه را که بنام «دین عیسویت» پذیرفت، صورت تحریف شدهء دین عیسی ﷺ بود که توسط «پولس» معرفی گردیده ودر نقاط مختلف زمین بخصوص اروپا منتشر شد.

«درابر» نویسندهء امریکایی درکتابش (دین وعلم) می‌نویسد:

«عقاید شرکی وبت پرستی توسط منافقانی در نصرانیت داخل گردید که در دولت رومانی وظایف بزرگ ومناصب بلند دولتی را با تظاهر به نصرانی بودن کسب کردند. این‌ها هیچ وقت به مسأله دین توجه نداشته وهیچ گاهی هم نسبت به دین مخلص نبودند.

همچنان قسطنطین که تمام عمر خود را در بد کاری وظلم گذشتانده بود، فقط در آخرین ایام زندگی خود به نصرانیت گرائیده تظاهر به پابندی به اوامر کلیسا کرد، این امپراطور که بندهء دنیا بوده وعقاید دینی هیچ ارزشی برایش نداشت، بخاطرمصلحت شخصی خود ومصلحت دوجبههء وثنی (بت پرستی) ونصرانی براین نظر شد که این دودین را باهم خلط کند، حتی عیسویان مخلص نیز این پلان اورا مورد انکار قرار ندادند. شاید براین گمان بودند که دیانت جدید با یکجا شدن با عقاید وثنی شگوفایی بیشتر پیدا می‌کند. وآخر الأمر دین نصرانی برکثافت بت پرستی غالب می‌شود.

زمانیکه قدرت سیاسی درکنار سلطهء روحی در دست کلیسا قرار گرفت، طغیان رجال دین آغاز یافت،

و «پاپ نیکولای اول» فرمانی را به این مضمون صادر نمود که: «فرزند الله کلیسا را برپا نمود وپطرس رسول را اولین رئیس آن مقررکرد واسقفهای روم تمام سلطات وقدرت پطرس را بصورت مسلسل یکی از دیگری به میراث برده‌اند.

لذا پاپ ممثل الله در روی زمین بوده وباید تمام سیادت وسلطنت در دست اوقرار گیرد وبرتمام مسیحیان اعم از حکام ومحکومین، حاکم ومسلط باشند».[۱]

به دنبال آن، مالیات بزرگی را براموال مردم مقرر کردند، علاوه برآن کلیسا که درسایهء نظام جدید به بزرگ‌ترین زمیندار تبدیل گردیده بود، مردم را به اعمال شاقه وبدون مزد درکشتزارهای مربوطه کلیسا مجبور ساخت، و این‌ها برعلاوهء مالیات وشکرانه‌هایی بود که حین نوشتن وصیت نامه از اغنیا بدست می‌آوردند.

بعداز این برفکر واندیشهء مردم حکومت وحشتناکی را اعمال کرده وعقل مردم را از اندیشیدن منع وفقط درهمان محدودهء اجازه فکر کردن را دادند که کلیسا میخواست.

۲- ایجاد محاکم تفتیش عقاید وقیام کلیسا برضد علم:

زمانی که علوم مختلف از طریق ترجمهء کتب از دولت اسلامی به اروپا راه یافت، یکنوع جنگ فکری آغاز گردید مخصوصاً بعد از شکست نصرانی‌ها در برابرمسلمین در جنگ‌های صلیبی، نصرانی‌ها متوجه عوامل شکست خود شدند. آنگاه بود که دیوانگی کلیسا به اوج خود رسیده و «علم» را ممنوع قرار داده هرکسیکه زمین را کروی میدانست، مباح الدم قرار داد.

واین علوم را دانشمندان اروپایی از تألیفات علماء مسلمانان نقل کرده بودند. زمانی که نصارا درصحیح بودن عقیدهء که کلیسا تقدیم می‌کرد، مشکوک شدند، مخصوصاً وقتی دیدند که این عقیده هر نوع تفکر واندیشیدن را ممنوع قرار داده برایشان می‌گوید: «ایمان بیاور ومناقشه مکن» و تمرد گروه‌های «آزاد اندیش» از اوامر کلیسای ستمگر زیاد شد، در مقابل آن کلیسا به ابداع وایجاد دستگاه‌های شکنجه وتعذیب اقدام کرده مردم را مورد هجوم قرار داد، وبا ایجاد «محاکم تفتیش عقاید» ظلم واستبداد وشکنجه‌هایی را بر مردم روا داشتند که یاد آوری آن موی را بربدن انسان ایستاد می‌کند.

۱- اسلام وسیکولاریستی

ولی این آخرین جنایتی نبود که کلیسا مرتکب گردیده مردم را از این دین متنفر می‌ساخت.

بلکه دین دردست کلیسا به بزر گترین مانع در برابر زندگی شرافتمندانه تبدیل گردیده ودر ضدیت با علم، تمدن، پیشرفت وترقی قرار گرفت. انسان وانگیزه‌ها وغریزه‌های حیاتی او را مورد تحقیر قرار داده حیات دنیا را مهمل وبیهوده خواند.

۳- انقلاب کبیر فرانسه درسال ۱۷۸۹م:

همانطور که گذشت، دین نصرانیت به دست پاپ‌های کلیسا ونظریه پردازان آن به اغلال و موانعی تبدیل شده بود که حیات انسانی را به فساد کشانده تمام زمینه‌های رشد ونموی فطری ومعتدل آن را از بین برده بود.

مسیحیت تحریف شده دینی است که زند گی دنیا را مهمل قرار می‌دهد؛ زیرا آن را حقیر و بی‌ارزش دانسته قابل اهتمام وتوجه نمی‌داند، ومدعی است که انسان در ذات خود خطاکار است وهیچ راهی برای اصلاح و خود داری از گناه ندارد به جز اینکه ازتمام اعمال دنیایی دست بردار شده وبه دامان رهبانیت پناه ببرد.

دینی که از جسم متنفر بود واز هر گونه نشاط جسمی نفرت داشت؛ زیرا میگفت: همین نشاط وتحریکات جسمی است که انسان را به ارتکاب خطاها می‌کشاند وآنچه انسان را به خطا می‌کشاند، در ذات خود گناه است، وبهترین علاج آن اینستکه سرکوب گردیده از بین برود.

دینیکه انسان را تحقیر می‌کرد تا تمجید پرورد گار را بجا آرد!! گویا اینکه تمجید وتعظیم پروردگار جز با تحقیر انسان بدست خودش تحقق نمی‌پذیرد! ومدعی بود که ا گر انسان در پی تحقق بخشیدن خود شود درحقیقت بر پروردگار تمرد کرده است، پس باید انسان تذلیل وتحقیر شده وسرکوب شود تا تمجید وتعظیم پرورد گار درقلبش نمودار شود واو نجات یابد.

دینی که انسان را از عمران وآبادی زمین منع مـی‌کـرد، از ترقـی وتعـالی وشـگوفایی بازش می‌داشت، به این ادعا که آبادی وعمران زمـین انسـان را از توجـه بـه آخـرت بـاز داشته، شهواتش را که سزاوار سرکوب ونابودی است بحرکت می‌آرد وسبب می‌شود کـه انسان در جالهای گسترده‌ء خطا گیر بیاید.

دینی که با علم به جنگ برخاست. دینی کـه هرنـوع فکـر کـردن را ممنـوع وعقـل را متحجر میساخت.

دینی که مردم در سایه‌ء آن احساس امنیت نمی‌کردند؛ زیرا آن‌ها همیشه در ضمیر خود هراس ودلهره داشتند تا مبادا درخطا واقع شوند، واین خـوف، آرامـش ایشـان را از بـین می‌برد.

بنابرین جای تعجب نیست که اروپا از چنین دین متنفر گردیده وبر ضد آن قیام کنـد، بلکه تعجب در این است که ارو پا در برابر چنین دینی چگونه صبرکرده اسـت. سـالهایی که درتاریخ ارو پا بنام «قرون ظلمتبار وسطایی» معروف است!!.

در نتیجه‌ء همین قیام که یک طرف صلیب وطرف دیگر حرکت جدیـد قـرار داشـت، درسال ۱۷۸۹م انقلاب تجدد خواهان درفرانسه به پیـروزی دسـت مـی‌یابـد، وحکومـت فرانسه به وجود می‌آید، وآن نخستین حکومت سیکولاریستی «بی‌دینی» بود که بنام مردم حکومت می‌کرد.

اروپا در اظهارنفرت ازهمان «دین» تحریف شده، وسعی درجهت گم کـردن سـاحه‌ء نفوذ، سلب قدرت ومنزوی ساختن آن از امور زندگی تاحدی معـذور بـوده باشـد، ولـی عمومیت بخشیدن این موقف در برابر تمام ادیان الهی- بخصوص اسلام- وزدودن دین از واقعیت زندگی، وکنار زدن آن از حیات سیاسی دلیـل بـر اشـتباه و بـی‌اطلاعـی آن‌هـا از ماهیت وحقیقت دین اسلام است.

ج- اهداف وافکار سیکولاریست‌ها:

بعضی ازسیکولاریست‌ها اصلا از وجود خدا منکراند، وبرخی دیگر شان وجود خدا را قبول دارند ولی معتقداند که میان خدا وزندگی انسان هیچ نوع علاقه وجود ندارد.

اهداف عمدهء سیکولاریست‌ها قرار آتی است:

۱- زندگی باید به اساس علم مطلق وتحت سلطهء عقل وتجربه استوار باشد.

۲- بر پا کردن سد محکمی میان جهان روح وجهان ماده، و ارزش‌های روحی نزد آنان امور سلبیه به شمار می‌رود.

۳- جدائی دین از سیاست وبر پا کردن زندگی براساس مادیت.

٤- این پندار که اسلام با تمدن و پیشرفت ساز گار نبوده وبه عقب روی دعوت می‌نماید.

٥- دعوت به سوی آزادی زن مطابق اسلوب وروش غرب.

٦- بد جلوه دادن تمدن و تاریخ اسلامی، وبزرگ جلوه دادن حجم حرکات ویرانگرانهء استعمار، واین پندار که آن‌ها حرکات اصلاحی هستند.

اسلام وتئوکراسی

تئوکراسی: کلمهء یونانی مأخوذ «تئوس:» خدا، و «کراسی» توانائی.

تئوکراسی: در ابتدا بمعنای: «حکومت الله» بکار می‌رفت. وچون نمایندگی از چنین نظامی را رجال منحرف وگمراه کلیسا بعهده داشتند؛ بنا بر آن کم کم بمعنای «حکومت رجال دینی» و یا «حکومت استبدادی مطلق العنان» بدل شد.

حکومت اسلامی حکومت تئوکراسی نیست:

وقتی می‌گوییم: حکومت اسلامی براساس قانون وشریعت الهی جریان دارد، بدین معنی نیست که حکومت اسلامی یک حکومت (تئوکراسی:) است.

حکومت (تئوکراسی) که معمولاً به حکومت نشأت گرفته از دین ترجمه می‌شود، حکومتی است که رئیس آن خواه یک نفر یا یک گروه باشد قدرت خود را از جانب خدا می‌داند وخود را نمایندهء خدا معرفی می‌کند، وبه خود اجازه می‌دهد،هر امری را که بخواهد حلال یا حرام نماید.

البته طرز تفکری که حکومت (تئوکراسی) بر آن استوار است بسیار مغایر ومتضاد با اصول، قواعد ومبادی اسلام می‌باشد. این نوع حکومت ریشه‌اش از افکار قدیمه آب می‌خورد که رهبران مذهبی وپادشاهان درآن دوران ادعا می‌کردند که قدرت وریاست آنان از جانب خدا است وایشان نمایندهء بلا منازع خدا هستند.

بدین جهت به دلخواه خود هر قانونی را که میخواستند برای مردم وضع می‌کردند؛ چرا که در تعالیم دینی آنان به جز مقداری اندرز اخلاقی چیزی به نام قانون مشاهده نمی‌شد.

اما حکومت اسلامی مشتمل بر احکام وقوانینی است که قـرآن آن‌هـا را اعـلام داشـته است. و درحکومت اسلامی هـیچ کـس حـق نـدارد بـه بهانـهء داشـتن رهبریـت دینـی، خودسرانه ومستبدانه به اجرای حکم اقدام نماید.

بلکه برای مردم واجب است که از رهبران شیاسی خـود اطاعـت نماینـد ، وخداونـد متعال از این رهبران به عنوان «أولی الامر» تعبیر نموده می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹].

«ای مؤمنان، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پـس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داریـد آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است».

مقصود از اولی الأمر جماعت اهل حل وعقد از مسـلمانان‌انـد کـه عبارتنـد از: امـراء، حاکمان، علما، فرماندهان لشـکر وسـایر رؤسـا ومـردان صـاحب نفـوذ و یـا شخصـیت ومقامهای هستند که به هنگام بروز مشکلات واحتیاج ویا تصمیم گیـری بـرای مصـلحت عموم مردم به آن‌ها مراجعه می‌نمایند، اینگونه افراد وشخصیت‌ها هرگاه بریک امر یا یـک حکم اتفاق نظر پیدا کردند، برمسلمانان واجب است که در این امر از ایشان اطاعت کنند، مشروط به اینکه این اشخاص، از ما مسلمانان باشند وبا دستورات خدا وسنت صـحیحهء رسول اکرم مخالفت نورزند، وبدون اکراه واجبار وبا آزادی کامل به بحث پرداخته وبریک موضوع اتفاق نمایند. ومسئله ای که برآن اتفاق حاصل مـی‌شـود، جـزو مصـالح عمـومی واجتماعیی بوده باشد که در مورد آن نصی وجود نداشته و جزو عقاید و عبادات نباشد.

دانشمندان حق دارند درهمچو مسایل به بحث وبررسی پرداختـه ونظـر خـود را درآن اعمال نمایند.

اهل حل وعقد جماعتی هستند شبیه (مجلس شورا یا مجلس اعلی) که برمصالح ملت نظارت دارند، ودر زمان صلح وجنگ سیاست ملت را رهبری می‌نمایند.

اسلام و دموکراسی

تعریف دموکراسی:

دموکراسی از اصطلاحات موضوعهء تمدن یونان قدیم است که در آن پیشوند «دموس» به معنی ومفهوم «ادارهء امور خارجی کشور» بعدها به معنای: «تهیدستان وروستائیان» وسر انجام به معنی «مردم» است که با واژهء «کراسیا» که از ریشهء «کراتوس» مشتق شده، ومعنی: اقتدار، اختیار ونیز حکومت کردن وفرمانروائی را افاده می‌کند، ترکیب یافته است.

معنی اصطلاحی دموکراسی:

«دموکراسی» در اصطلاح سیاسی امروز به مفهوم: «حکومت مردم بدست مردم و برای مردم» می‌باشد که این سیستم حکومتی بر محور ارادهء اکثریت مردم می‌چرخد.

اصول دموکراسی:

دموکراسی هم شکلی از حکومت است، وهم فلسفهء زندگی واجتماعی ونظام سیاسی که از خود اصول ومقرراتی دارد که از مهم‌ترین اصول آن:

۱- قانون انتخابات:

مردم از طریق انتخابات با اکثریت آرا نمایندگان خود را انتخاب نموده، وسرنوشت ملت خویش را برای سال‌های معینی به دست آن‌ها میسپارند.

۲- تقنین (قانونگزاری) از آن ملت:

از اصول اساسی دموکراسی اینست که ملت را از طریق مجلس نمایندگانشان مصدر تمام سلطه‌های قانونی گردانیده، حق تشریع وقانونگزاری را برایش می‌دهد.

۳- تشکیل حکومت از قوای سه گانه:

حکومت از دیدگاه دموکراسی متشکل از قوای سه گانهء زیر می‌باشد:

الف - «قوهء مقننه»، عهده دار وضع قوانینی است که نظم جامعه را حفظ می‌کند.

ب- «قوهء قضائیه» مسؤول مجازات متخلفان از قوانین وضع شده، وتعیین کیفر مجرمان ومتجاوزان است.

ج- «قوهء مجریه» نیروئی که آنچه از طریق قوهء مقننه به رسمیت شناخته شده است، به اجرا درآورد.

۴- حمایت از حقوق زنان و حق تساوی زن ومرد:

از اصول عمدهء دموکراسی حمایت از حقوق زنان وجندر(حق تساوی زن ومرد در حقوق سیاسی، اقتصادی واجتماعی و...) است که در بحث‌های بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵- حمایت از آزادی:

از اصول دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت حمایت از آزادی‌های شخصی است، چون آزادی بیان، آزادی دین وعقیده آزادی مطبوعات .... .

۶- تعدد احزاب:

مشروعیت دادن به سیستم چند حزبی، وفعالیت آن احزاب در انتخابات وپارلمان وحصول حکومت از اساسات دموکراسی بشمار می‌رود.

آیا دموکراسی با این مفهوم و اصول خود با اسلام سازگار است؟

برای توضیح این پرسش وپاسخ آن به مقایسه زیر می‌پردازیم:

۱- اسلام دین وآیین ربانی ودموکراسی قانون وضعی:

نخستین فرق اسلام با دموکراسی اینست که: اسلام دین وآیین ربانی است که در تمام عرصه‌های زندگی- اعم از زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی وعلمی- از خود قوانین ومقررات مشخصی دارد که از وحی الهی الهام گرفته، وهیچ نوع تعدیل وتلفیق را نمی‌پذیرد.

ودموکراسی نام است برای قانون وضعی، فلسفهء اجتماعی ونظام سیاسی که ازساخته وپرداختهء افکار بشربوده، وبه افکار، هوا وهوس‌های بشر بر می‌گردد که قرآن از آن به «جاهلیت» تعبیر می‌نماید:

﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا با سرپیچی از قانون الهی جویائی قانون جاهلیت‌اند».

﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ [الجاثية: ۲۳].

«آیا دیدی کسی را که هوا و هوس‌های خود را معبود ومتبوع خود قرار اده است؟».

۲- تقنین وقانونگزاری از آن ملت:

حکومت از دیدگاه اسلام عبارت از: تحکیم قوانین الهی که هدف از آن کسب رضای پروردگار وتأمین مصالح واقعی بندگان می‌باشد که برای هرفرد هرگروه وهر قشر، حقوق وآزادی مشخص موافق بافطرت وطبیعت آن قایل است.

اما دموکراسی طوریکه در تعریف آن گذشت: «حکومت مردم بدست مردم و برای مردم».

دموکراسی مردم (نمایندگان مردم ومجلس پارلمان) را قوهء مقننه، وقانونگزارمعرفی می‌کند وحق قانونگزاری وتشریع قانون را به آن می‌دهد که این مفهوم از دیدگاه اسلام نامی جزجاهلیت ندارد. واز نظر اسلام هیچ یکی نه فرد ونه هیأت حق قانون گزاری

ووضع قانون را ندارد، قانون وقانون سازی مخصوص الله است. ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ «حکم وفرمان از أن مخصوص خدا است».

۱- حکومت از دیدگاه اسلام و دموکراسی:

- حکومت در اسلام بـه شـیوهء مخصـوص آن از طریـق بیعـت اهـل رأی انتخـاب می‌گردد. ولی حکومت دموکراسی جمهوری از طریق اکثریت محوری می‌باشد.
- از نظر اسلام هیچ شخصی حق کاندیداتوری خـود را نـدارد: «لا تسـأل الإمـارة ..» «خواستار مقامی مباش...»

«وَاللَّهِ لاَ نُوَلِّی عَلَی هَذَا الْعَمَلِ أَحَدًا سَأَلَهُ وَلاَ أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ» (صحیح مسلم)

«سـوگند بـه الله، ماکسـی را کـه خواستارمنصـب ویـا بـرآن حـرص داشـته باشـد نمی‌گماریم».

درنظام دموکراسی نه تنها شخص خواستار مقام می‌باشد، بلکه تـلاش مـی‌ورزد تـا بـا استفاده از هر وسیلهء ممکن به اریکه قدرت تکیه زند.

- طبق نظام دموکراسی حتی کافر و زن می‌توانـد زعامـت کشـور را برعهـده داشـته باشد، ودر اسلام از شرط اساسی زعامت مسلمان ومرد بودن است: «لن يفلح قـوم ولوأ امرهم امرأة».
- دموکراسی بر محور اکثریت مردم می‌چرخد که چنین اکثریت محـوری از دیـدگاه اسلام وقرآن بی‌ایمانی، گمراهی، نادانی، عهد شکنی وجهالت معرفی شده است: ﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ﴾ [الأنعام: ۱۱۷].

  «ا گر از بیشتر مردم پیروی کنی، تو را ازراه خدا دور می‌سازند».
- معیار ارزش در دموکراسی به اساس اکثریت کمی بوده، و در اسلام مقیاس کیفیـت است نه کمیت.

- زعیم سیاسی در دموکراسی برای مدت معین چهار یا پنچ سال تعین می‌گردد، ولی زمامدار مسلمانان از نظراسلام در اجرای قوانین الهی، وادارهء امور مسلمانان نایـب امت اسلامی است؛ بنابراین نیابت وی ازجانب امت اسلامی مدت معینی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه تا آخرعمرآن ادامه یافته، وتازمانیکه توانای‌های لازم برای پیشبرد امو ررا دارد، ومرتکب عملی که موجب عزل اوگردد، نشده باشد، دراین مقام باقی می‌ماند.
- خلافت اسلامی - باشمول خلفای راشدین- درطول تاریخ به همین مـنهج جریـان داشته، وخلیفه تا آخرحیات خود درهمـین منصـب بـاقی مانـده اسـت. وحـدیث پیامبراسلام ﷺ برای عثمان اجماع عملی امت اسلامی را در این موردتأیید می‌کنـد: «إن أرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذى قمصك الله قلاتخلعه».[1] «اگر منافقان از تو خواستند تا از مقام خود کنار بروی، هر گز کنار مرو».

۴- حمایت از آزادی:

دموکراسی آزادی وحقوق بی‌حد ومرز و بصورت لجام گسیخته ای را- دور از رعایت اخلاق و ارزش‌های دینی واجتماعی- قایل است که از نظر اسلام چنین آزادی‌های فسـاد در جامعه و بی‌بندوباری تلقی می‌شود، وآزادی در اسلام در چوکـات مقـررات وقـوانینی قرآن وسنت می‌باشد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٣٦].

«هیچ مرد وزن مؤمن در برابری کاریکه خداوند وپیامبرش داوری کرده باشد، اختیاری ازخود درآن ندارند».

۱- روایت احمد، ترمذی وابن ماجه با سند صحیح

- وهمچنان از اصول دموکراسی حمایت از آزادی‌های شخصی چون: آزادی بیان، آزادی دین وعقیده وآزادی مطبوعات است.

اسلام کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی‌سازد ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: ٢٥٦]. ولی در عین حال برای افراد مسلمان اجازه نمی‌دهد که دین اسلام را ترک نماید، بلکه ترک آن را ارتداد، جرم و بزرگ‌ترین فساد در جامعه پنداشته مجازات آن را قتل می‌داند: «من بدّل دینه فاقتلوه».[1] «هر که از دین خود بر گشت، او را به قتل برسانید».

۵- حق تساوی مرد وزن:

یکی از اصول دموکراسی دفاع از حقوق زن وحق تساوی مرد با زن است، واین شعار (حق تساوی مرد وزن) که از اصول دموکراسی بشمار می‌رود، وهوا دارن دموکراسی زمزمه میکنند، وتعدادی هم- آگاهانه و یا غیرآگاهانه- آن را توجیه وصبغهء سازگاری با شریعت را می‌دهند، این شعار با اصول اسلام متضاد وبانصوص صریح وصحیح شرعی منافات دارد؛ زیرا حقوق مرد وزن در اسلام عادلانه ودادگرانه است، نه مساویانه. ودر مواردی چون: شهادت، میراث، امامت، زعامت، قوّامیت، حق طلاق، حق رجوع ازطلاق، مکلفیت جهاد، جمعه و... حق مرد بازن یکسان نیست، ولی این تفاوت‌ها متناسب باطبیعت هریک از آن‌ها بوده عین عدالت است.

۶- تعدد احزاب:

طوریکه درگذشته توضیح داده شد که مشروعیت دادن به سیستم چند حزبی ، ووجود اپوزسیون وفعالیت آن در انتخابات ورسیدن به پارلمان وحصول حکومت از اساسات دموکراسی بشمار می‌رود.

۱- روایت بخاری

اما اسلام آیین وحدت ویکپارچگی است که رمز موفقیت وسعادت مسلمانان را در اتحاد ووحدت می‌داند، واز هر گونه تفرقه وپراگندگی وروی هر انگیزه و بهر عنوانی بوده باشد، بیزار است.

از دیدگاه اسلام نتیجه حتمی وانکار نا پذیر چند حزبی تعصب کور کورانه برای حزب، اختلاف وتفرقه است که با اصل مسلم شرعی «اخوت اسلامی» و وحدت ویکپارچگی مسلمانان منافات دارد.

قرآن مسلمانان را از اختلااف وتفرقه بر حذر داشته می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخْتَلَفُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝١٠٥﴾[آل‌عمران:١٠٥].

«مانند کسانی نباشید که پراگنده شدند و اختلاف کردند، پس از آنکه دلایل روشن پروردگار به آنان رسید».

و در آیهء دیگر مسلمانان را از عواقب زشت اختلاف وتفرقه هشدار داده، نفاق وتفرقه را ردیف عذاب‌های آسمانی، صاعقه‌ها وزلزله‌ها قرار داده است:

﴿قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍۗ﴾ [الأنعام: ٦٥].

«بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما عذابی برشما بفرستد، یا بصورت دسته‌های پراگنده شما را باهم بیامیزد، وطعم جنگ وخون ریزی را به بعضی به وسیلهء بعضی دیگر بچشاند ....».

قرآن نتیجهء اختلاف وتفرقه را شکست، ذلت، از میان رفتن قوت وقدرت، هیبت وعظمت مسلمانان می‌داند: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْۖ وَٱصْبِرُوٓاْۚ﴾ [الأنفال: ٤٦].

«نزاع وکشمکش نکنید، تا سست نشوید، وقدرت وشوکت شما از میان نرود، صبر و استقامت کنید».

بلکه چند حزبی را قرآن مرادف تفرقه و نفاق معرفی نموده، ودر آیات متعدد با عبارات مختلف از اوصاف کفار شمرده مورد نکوهش قرار داده است:

﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ مِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ فَٱلنَّارُ مَوۡعِدُهُۥ﴾ [هود: ١٧].

«هرکس از گروه‌ها به قرآن ایمان نیاورد، میعادگاه او آتش است».

﴿وَمِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ مَن يُنكِرُ بَعۡضَهُۥ﴾ [الرعد: ٣٦].

«ازمیان گروه‌های کسانی هستند که قسمتی از قرآن را نمی‌پذیرند».

﴿فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡ﴾ [مریم: ٣٧].

«گروه‌ها درمیان خود اختلاف کردند».

﴿وَثَمُودُ وَقَوۡمُ لُوطٖ وَأَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَحۡزَابُ ١٣﴾ [ص: ١٣].

«قوم ثمود، قوم لوط ومردمان ایکه این‌هااند احزاب ودسته‌ها».

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ﴾ [الأحزاب: ٢٢].

«هنگامیکه مؤمنان احزاب وگروه مختلف کفار را دیدند».

در آیه اول ودوم، کفر وانکار را صفت احزاب قرار داده، ودر آیهء سوم اختلاف وتفریق را نتیجهء گروه گرایی معرفی نموده است .

ودر آیه چهارم قوم ثمود، قوم لوط وبا شندگان ایکه که درنتیجهء کفر وتکذیب شان هلاک گردیدند، قرآن از آن‌ها با صیغهء حصر «احزاب» تعبیر نمود.

همان گونه که آیهء سورهء احزاب تشکیل گروه واقوام مختلف کفار را در برابر مسلمانان احزاب تعبیر نمود؛ زیرا مسلمانان با اختلاف موقعیت‌های جغرافیای، وتفاوت رنگ ، نژاد، زبان و ... همه یک گروه محسوب می‌گردند.

درحدیث‌های متعددی می‌خوانیم که پیامبراسلامﷺ مسلمانان را از تفرقه وچند حزبی باشدت برحذر داشته، ومسیر تحزب وفرقه گرایی را گمراهی وآتش دوزخ پیش بینی کرده است:

«أن هذه الأمة ستفترق على ثلاث وسبعين فرقة كلها فى النار إلا واحدة». قالوا: من هى؟ قال: «من كان على مثل ما عليه أنا وأصحابى».

«این امت برهفتاد وسه گروه تقسیم می‌گردد که تمام این گروه‌ها به استثنای یکـی آن مستحق دوزخ‌اند، واین گروه نجات یابنده گروهی‌اند که بر راه وروش پیامبر ویاران گران وی بوده باشند».